

۱۹ اکثریت، سچفنا

زیر پرچم

سوسیال فرمیسزم

بخش ۱ فصل اول

شماره ۱۱
خرداد ۵۹

ر.ف.

فهرست

۱	مقدمه
	فصل اول : ماده مقدم است بر شعور
۱۹	یا شعور مقدم است بر ماده
۵۰	فصل دوم : مبارزه طبقاتی و هژمونی پرولتاریا
	فصل سوم : عصر تاریخی و مسائل خاص
۷۴	هر جامعه و تفکاد عمده جهانی
	فصل چهارم : رابطه طبقة با رژیم اقتصادی
۱۱۲	و با پینش طبقاتی
	فصل پنجم : درك نكوش رآست از رابطه
۱۳۵	زیربنا یا روتنا

مقدمه

بحران اقتصادی مردم شتاب بیشتری می یابد. گرانی ما بحتاج عمومی، و بیکاری وسیع و گریبان مردم ما را میفشارد. تنگناهای اقتصادی و قدرت حاکمه را در خود می پیچاند و تضادهای سیاسی کم کم رخ می نماید. می رود تا بتدریج بحران سیاسی تمام جامعه را فرا گیرد. نقش یک جریان منسجم و قوی چپ در چنین شرایطی برای بهره برداری از این تضادها و جهت دادن به اعتراضهای توده ای متعاقب آن، بسیار حیاتی و مهم است. چراکه در فقدان یک جریان قوی چپ، جریانهای دموکراتیک میتوانند جذب این یا آن جناح متخاصم حاکمیت گشته و در نتیجه جناحین تضاد، میدان را خالی دیده و بدون هراس از افتادن قدرت بدست اغیار، به حل و فصل اختلافات خود بپردازند و تنها نیروئی که میماند و ممکن میشود از شرایط بهره برداری کند، امپریالیسم است. حال آنکه یک جریان قوی کمونیستی میتواند از ظرفی در سرنوشت حل این تضادها شیربسزائی داشته باشد و از طرف دیگر از شرایط بوجود آمده بر اثر بحران سیاسی، بهترین استفاده را جهت سازماندهی حرکات اعتراضی توده انقلابی

زحمتکشان بنماید.

اما نیروی چپ ما بسیار ضعیف، متشتت و پراکنده است. و تازه قدرتمندترین آن هم دچار تفرقه و پراکندگی شده است. انشعاب در سچفا یکی از مهمترین مسائل جنبش کمونیستی ما شده است و بخصوص شاید تمام انرژی طیف فدائیان خلق را بخود مشغول داشته باشد، در چنین شرایطی مقالات و جزواتی در تایید یا رد انشعاب، در پشتیبانی از اکثریت یا اقلیت سازمان منتشر میشود. حتی جریانهای خارج سازمان هم نظیر حزب توده، پیکار و راه کارگر به فراخور ماهیت، نظرات و اشتباهی خود برای بهره گیری از شرایط موجود، پیرامون انشعاب اظهار نظر کرده اند. به این لحاظ ممکن است انتشار این جزوه در شرایط "حاضر" این شبهه را بوجود آورد که ما هم تحت تاثیر این شرایط خواسته ایم نذر خود را پیرامون انشعاب از سچفا بیان داریم. لکن اینطور نیست و این جزوه کوشش دارد تخطیلی سیستماتیک از اپورتونیم راست حاکم بر سچفا و علل و عاقبت آن بدست دهد. نظرات ما درباره انشعاب بزودی جداگانه نشر می یابد.

طرح اصلی این جزوه مدت ها پیش ریخته شده بود و قرار بود در آینده ای نزدیک، تدوین و انتشاریایدولی نظر به شرایط موجود در طیف که ابهامات فراوانی حول مواضع جناحهای انشعاب دیده میشود، لازم شد کار تدوین این جزوه زودتر انجام پذیرد و حالا انتشار می یابد. ما در مقدمه راه فدائی شماره ۳ (آبان ۵۸) گفته بودیم که:

"ماگرچه تا بحال بطور سیستماتیک به دیدگاه اپورتونیزم راست برخورد همه جانبه‌ای نکرده‌ایم ولی اگر رفق فراموش نکرده باشند در مقاله "مبارزه ایدئولوژیک حول چه مسائلی باید انجام گیرد." (راه فدائی شماره ۲) به بسیاری از تملورات این نظرگاه که در خرده کاری سازمان منعکس است برخورد داشته ایم و بهترین مسئله‌ای که در درون طیف مشاهده می‌کردیم در صد فعالیتهای تشویش خود قرار دادیم. و همان نظور که ذکر کردیم در آینده نزدیک به نقد سیستماتیک اپورتونیزم راست درون طیف خواهیم پرداخت.

(راه فدائی شماره ۳ صفحه ۸)

و اکنون این همان نقد است که امیدواریم سیستماتیک بوده و نواقص جزئی باشد.

و اما در باره دلائل نگارش این جزوه از جانب ما، لازم است چند نکته را توضیح دهیم :

۱- همچنانکه در شماره‌های پیشین راه فدائی و به ویژه در شماره ۳ (آبان ۵۸) بیان داشته‌ایم، خطر عمده راد ر مرحله فعلی در جنبش کمونیستی ما، راست روی تشکیل می‌دهد. ما بطور عمده در راه فدائی شماره ۲ و ۳ تملورات این راست روی را بخصوص درون سچفا روشن نموده‌ایم. و اکنون دیگر بویژه پس از انتشار مقالات مندرج در شماره ۵۹ اپورتونیزم راست جلوه تمام عیار خود را هر چه بیشتر نمایانده است. این بینش اپورتونیزمی است زیرا از بیان صریح نظرات خود و دیگران و این اختلاف نظرات، هراس دارد.

حربه های تشکیلاتی را در برابر انتقادات ایدئولوژیک بکار میگیرد. از طرف دیگر (مثلاً) عمده گناه "جنگ افروزی" در کردستان را بعهده اپورتونیستهای چپ میگذارد و به اینوسیله تمام گناهان کاست حکومتی را میثوید، و در یک کلام محمل نظرات بورژوازی در جنبش طبقه کارگراست.

این بینش راست است، زیرا حاکمیت سیاسی را ارتجاعی ندانسته و سازش با آن وحتى رفتن به زیر پرچم آنرا توصیه میکند، به او هام شده ها در باره حاکمیت دامن میزند و کرش در برابر قدرت را بجای مبارزه طبقاتی موعظسه کرده و در پیش گرفته است، و این اپورتونیسیم راست، خطر عمده را برای جنبش کمونیستی تشکیل میدهد زیرا جنبش کمونیستی ما بیش از آنکه از اعمال آنارشیستی و ماجراجویانه اپورتونیستهای چپ در عذاب باشد، از سلطه انحرافات راست رنج میبرد. گرایشاتی نظیر رفیق اشرف دهقانی هم اکنون نقش چندانی در جنبش کمونیستی ما ندارد. حال آنکه شرکت در میزگرد وحدت با لیبرالها و بخشی از قدرت حاکم، از جانب مرکزیت سچفا که عمده ترین جریان کمونیستی مهن ما میباشد با مضمون سازشکارانه اش آن خطری را میسازد که در ادامه اش تلاش دارد طبقه کارگرو زحمتکشان را منقاد کاست روحانیت انما رطلب حاکم نماید.

(۱) ما با شرکت در چنین نشست هائی در شرایط معین مخالف نمی باشیم آنچه که مورد اعتراض ما است، مضمون سازش کارانه مواضع نمایندگان سازمان میباشد.

از این جهت لازم است این گرایش عمده اپورتونیستی در تمام وجوه عمده، خودبیه نقد کشیده شده و کوشش شود این بیماری مصیبت بار که خود میتواند منشاء رشد اپورتونیسم چپ هم بشود، از دامن جنبش کمونیستی مازدوده شود و ما بسهم خورمانعی باشیم بر بروز مکرر اشتباهات فاجعه آمیز جنبش کمونیستی.

۲- در راه فدائی شماره ۲ (مهرماه ۵۸) گفتیم که تنها راه حفظ وحدت یک جریان منسجم، سالم، غنی و قدرتمند کمونیستی همانا مبارزه ایدئولوژیک و علنی حول مسائل مبهم است. بایستی اختلاف نظرها را بیان داشت و حصول آنها بحثهای گسترده و فراگیر نمود تا نظرات صیقل خورده، بهم نزدیک شده، یا مرزها معین شده و از هم دور شده و سره از ناسره تمیز داده شود و بدینوسیله با "هواداران" برخورداری کمونیستی داشته باشیم یعنی توده ها، بدانند مثلاً "رهبری چه نظری دارد و چه اختلاف نظری با دیگران، انتشار جزوات راه فدائی در شرایطی که بوروکراتیسم حاکم بر سچفا جلوی ابراز علنی نظرات را می گرفت، خود بهترین وسیله در خدمت مبارزه ایدئولوژیک علنی بود. در مهرماه ۵۸ گفتیم: "ما خود بعنوان نظرگاه هی دورن طیف فدائیان به این مباحثات دامن زده و حرکت خود را تا زمانیکه برخی از ارگانهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به مبارزه ایدئولوژیک میان نظرگاههای درون طیف اختصاص یا بدو عملاً مکان برخوردار از شرکت

فعال در یک چنین ارگانی بوجود آید، ادامه داده زاین طریق به بحث پیرامون مسائل مبرم جنبش کمونیستی میپردازیم." (راه فدائی شماره ۲ ص ۹۰۸)

وجزوه حاضر نیز قدم دیگری در راه یک مبارزه ایدئولوژیک علنی، سالم و گسترده میباشد و حال آنکه هم اکثریت وهم اقلیت سازمان مبارزه ایدئولوژیک علنی را پذیرفته اند و امیدواریم چنین ادامه پیدا کند. دقت کنید:

"سازمان معتقد شده است که... انتشار نظریات اقلیت (که حول بینش و نظریات گذشته سازمان متشکل شده اند) موثرترین وسیله متمایز ساختن اقلیت و مشهور کردن ماهیت و مواضع ایدئولوژیک آنرا نسبت به اکثریت در ذهن انبوه جوانان است."

(نظرا اکثریت در کار شماره ۶۱)

"مبارزه ایدئولوژیک علنی کوششی است در جهت بیدار کردن و آگاه کردن هواداران و نیز تمام آن کسانی که در جنبش کمونیستی ایران برای سازمان نقش مهمی قائلند. بعقیده ما در شرایطی که پراکندگی در جنبش حاکم بوده و در بین مان نیز هنوز بر اصول ایدئولوژیک اختلافات اساسی به چشم میخورد، بیش از هر زمان باید همگان از ماهیت اختلافات و شیوه برخورد این دو جناح نسبت به مسائل مورد مباحثه آگاه و دربارہ آن قضاوت کنند."

(نظرا اقلیت در کار شماره ۶۱)

۳- اما در باره مضمون مبارزه ایدئولوژیک علنی که

از طرف مارکسیست - لنینیستهای انقلابی مطرح میشود، اپورتونیسیم راست، آنجا که مجبور میشد این مبارزه را (البته نه در شکل علنیاش) بپذیرد، همیشه مطرح میکرد و میکنند که بایستی حول مسائل عام مارکسیسم - لنینیسم به بحث پرداخت و مسائل میرم جنبش در مرحله دوم قرار دارد و اگر ما به سلاح مارکسیسم - لنینیسم بطور "عمیق" مجهز شدیم، آنوقت مسائل "پیش پا افتاده‌ای" مثل تحلیل از حاکمیت سیاسی نوین، روش پرولتاریا نسبت به آن و غیره مثل آب خوردن است و با ملاحظه: چونکه صد آمدن و صد هم پیش ماست. و البته منظورشان از مجهز شدن به سلاح، همانا فقط قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم است و گرنه تحلیل از حاکمیت و روش پرولتاریا نسبت به آنرا از مارکسیسم - لنینیسم جدا نمیکرد. حال آنکه به اعتقاد ما این درست است که چنانچه مجهز به سلاح - ل شویم، آنوقت برآورد هائی خواهیم بود آخته و سترگ که آماده ایم در برابر دشمنان اجتماعی خود به بهترین نحوی مبارزه طبقاتی را به پیش ببریم. ولی معنی این تجهیز، مجهز شدن به اسلوب مارکسیسم - لنینیسم و پیاده کردنش در شرایط خاص و یعنی تحلیل از حاکمیت، تعیین روش پرولتاریا و امثال آن، و از این طریق است که مجهز به م - ل خواهیم شدند بالعکس. بعبارت دیگر از طریق ۹۰ است که به ۱۰۰ میرسیم.

پس می بینید که در اینجا نیز دو بینش مطرح است. یکی آن نظر که خطاب به م - لها شیکه اصول عام مارکسیسم

لنینیسم مورد قبولشان است میگوید:

"تا زمانی که یک رشته تئوریهای عام وجهانشمول مارکسیست - لنینیستی مورد قبول ما نباشد، بحث بر سر خط و برنامه، تحلیل حاکمیت، تحلیل موقعیت وظایف ما هرگز به نتیجه واحد نخواهد رسید."

(نظرا کشریت در کار ۶۱)

و دیگری نظری که میگوید صرف قبول کردن یک رشته تئوریهای عام وجهانشمول مارکسیست - لنینیستی، چیزی را حل نمیکند؛ چرا که هم اکنون بیش از ۱۵ حزب و دسته سیاسی خود را پیرو این تئوریها میدانند و هر کدام هم از دیگری مستقل هستند پس قضیه برعکس است و برای آنکه بفهمیم آیا در آن اصول عام مشترک هستیم یا خیر، بایستی از همین مسائل "جزئی و پیش پا افتاده"!! مثل تحلیل حاکمیت و خط و برنامه شروع کنیم تا بفهمیم آیا در کمان از تاریخ مادی است یا خیال میکنیم در کمان مادی است، آیا ماتریالیسم دیالکتیک را میدانیم و بکار می‌بندیم یا ایده‌آلیست بوده و خیال میکنیم ماتریالیست هستیم، و آیا وجود قوانین خاص را بر مبنای واقعیات عینی خاص توضیح میدهیم یا توسط قوانین عام، آنوقت روشن خواهد شد که چه کسی مارکسیست است و چه کسی هگلیست. آری بینشی که میخواهد قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم را "توب" مطالعه کرده و مذاقه کند و آنوقت از آنها فرمولها بی برای توضیح روندهای عینی جامعه ایران بدست دهد، چیزی

نیست مگر اسپکولاتیو تمام عبار . (خواننده را در این مورد رجوع میدهیم به راه فدائی شماره ۷ - بهمن ۵۸ که در آن طی برخورد به بینش راست راه کارگر ، بینش اسپکولاتیو مسود بحث قرار گرفته است) (۱) .

۴- در برخورد به نظرات سچفا که در ارگان رسمی آن "کار" انعکاس یافته ، تناقضات فراوانی را میتوان مشاهده نمود . این تناقضات راه می بیند و همه جریانات م- ل هم به آن اشاره هائی داشته اند اما مهم تشخیص نوع این تناقضات و تحلیل ریشه های آن است . بعقیده ما ۳ دسته تناقض را در نظرات ابراز شده در "کار" میتوان از هم تفکیک نمود :

الف- تناقضاتی که ناشی از اختلاف نظر بین اقلیت و اکثریت سا زمان بوده و این دسته از تناقضات نمیتواند محل ایراد ما رکیستها باشد چرا که اگر کسی به این امر انتقاد داشته باشد اینطور معنی میدهد که او یا میخواسته است مطابق ذهن ایده آلیستی خود سا زمان را با یک نظر و بینش واحد داشته باشد و یا میخواسته (نخودا بالله!) مشوق بوروکرا تیسم رهبری در مانعت از بروز نظرات اقلیت باشد و حال آنکه ما (راه فدائی) برعکس مشوق بیان هر چه بیشتر

(۱) گرایش انحرافی دیگری نیز وجود دارد که به اصول مارکسیسم- لنینیسم توجهی نمی نماید . در این مورد نظرات رفیق اشرفدقانی در مصاحبه اش جالب توجه است ما در راه فدائی شماره ۳ به این گرایش نیز برخورد نموده ایم .

نظرات گوناگون درون طیف در ارگانهای سازمان بوده و هستیم .

لنین در سال ۱۹۰۳ میگوید پاسخ من به سؤال عام چه نیاید کرد و سؤال خاص "برای جلوگیری از انشعاب چه نیاید کرد، اول از همه عبارتست از: ظهور و رشد علل بالقوه، یک انشعاب را از حزب پنهان نکنید، هیچکدام از شرایط و وقایعی را که در تشکیل چنین عللی دخالت دارند مخفی نسازید، و بالاتر از اینها، این علل را نه تنها از حزب بلکه تا جایی که مقدور است از مردم خارج از حزب نیز پنهان نسازید . . . بطور گسترده تبلیغ کنید - این مطمئن ترین و قابل اعتمادترین وسیله برای جلوگیری از انشعاب است که میتوان از آنها جلوگیری کرد و زیادهای ناشی از آن انشعاباتی را که دیگر قابل جلوگیری نیستند، به حداقل کاهش داد."

(نقل از جزوه "درباره مناسبات اکثریت و اقلیت" ص ۱۱)

ب- دسته دوم تناقضات بر میگردد به راست بودن رهبری و انقلابی بودن توده، سازمانی، بدین صورت که نظرات رهبری سازمان در مجموع خود در محدوده اپورتونسم راست سیر میکرده و تا بدانجا رسیده که اکنون اگر مقالات کار ۵۹ را در روزنامه مردم (ارگان حزب توده) درج کنید برای کسی شکفتی ایجاد نخواهد کرد، اما از طرف دیگر فشار توده های انقلابی سازمان در مواردی آنقدر زیاده بوده که رهبری مجبور میشد علی رغم میل خودش به خواست

توده، خویش تن در دهد و مواضعی اتخاذ کند که حالا مورد ابراد قای بنی صدر و امام باشد و برای پاک کردنش مقدار زیادی فحش و ناسزا از جانب مرکزیت رابیه آن مواضع و واضحینش، ایجاب کند. خوب، این دسته از تناقضات هم محل ایراد ما رکسیستها نیست چرا که اگر کسی با بروز این اختلاف مواضع مخالف باشد اینطور معنی میدهد که او از سانترال ایسم دموکراتیک فقط سانترال ایسم را میخواهد. یعنی هر چه رهبری گفت و خواست، همانست و توده بایسد لال شود و رهبری شود. برعکس ما از اینکه نظرات توده انقلابی سازمان هر چه بیشتر در ارگانها انعکاس یافته و خود باعث شده که یکه تازی اپورتونیسیم راست را تا حدودی مانع شود، بسیار هم خوشحالیم و آرزو مندیم در آینده هم این روال هر چه بیشتر و وسیعتر ادامه یابد و بخاطرش مبارزه میکنیم.

و با زلنین در همان جزوه در صفحه ۱۴ پس از اشاره به اهمیت و افریجتهای آزاد در ارگانهای حزبی، مقاله را چنین به پایان می برد که تنها در زمانی که تمام ارگانهای حزبی در اختیار تمامی عقاید باشد.

"ستاد ما واقعا" توسط اراده آگاهانه و سودمندیک ارتش پشتیبانی خواهد شد. ارتشی که همانگونه که بدنبال میآید، همانطور هم ستادش را رهبری میکند. "زلنین ج - و اما دسته سوم، تناقضاتی است که بین نظرات این زمان و آن زمان خود اکثریت بروز کرده است. زمانی

از دولت بازرگان پشتیبانی می نماید و زمانی لبه تیز
 حمله اش متوجه لیبرالها (یعنی همین بازرگانها) است.
 این دسته از تناقضات است که بیشتر باید مورد توجه مسلم
 قرار بگیرد. تاریخ آنرا دریا بییم، به گمان ما نه آن زمانی،
 که سچفا از لیبرالها حمایت میکرد، منظور خود لیبرالها
 بودند و برای این حمایت تحلیل مارکسیستی داشت و نه آن
 زمانی که لیبرالها مورد حمله سازمان بودند. آخر چگونه
 میشود که در عین حال لبه تیز حمله را روی لیبرالها
 قرار داد و آنها را دشمن عمده قلمداد نمود و هم با آنها پای
 میزگرد وحدت نشست؟ میزگردی که در واقع حرکتی از جانب
 لیبرالها علیه "خرده بورژوازی خدا میریا لیست"
 (یعنی حزب جمهوری اسلامی، حوزه علمیه قم، روحانیت
 مبارز) بود. لنین در بیان اپورتونیزم میگوید آنها مثل
 ما ربین نظرات ناسخ و منسوخ یکدیگر می چرخند. حال، این
 نظریه های ناسخ و منسوخ چگونه قابل توضیح هستند؟
 آیا جز اینست که بسته باینکه انتظار "عنایت" از کدام جناح از حاکمیت
 را داشته، آن جناح مورد حمایت قرار گرفته؟ و آیا این
 چیز دیگری جز کرنش در برابر قدرت میتواند باشد؟ آیا این
 تعظیم به قدرتمندان بجای رهبری مبارزه طبقاتی نیست؟
 و این امر یکی دیگر از دلایل ماست برای تدوین جزوه
 حاضر که بتوانیم از این زاویه نیز اپورتونیزم راست
 حاکم بر سچفا را بازشناخته و ابهامات حرکتهاش را
 تبیین نسائیم.

۵- رفقای رهبری سچفا بکبا ردرا سفند ۵۷ (یکما بعد از قیام) طی یک محاسبه مطبوعاتی و بعد طی اطلاعیه ای، حاکمیت نوین را ملی ارزیابی کردند. بعد مقالاتی که در ارگان سازمان درج میشد خلاف این امر اتداعی میکرد. تا اینکه در آبان ماه ۵۸ در زمان اشغال سفارت، رفقا تحلیل خود را از حاکمیت نوین ارائه داده و آنرا وابسته به خرده بورژوازی سنتی (ولاجرم ملی و فدا میریالیست) قلمداد کردند. ما در آذر ماه، در جزوه راه فدائی شماره ۵ این گرایش نوین سازمان را زیر سوال کشیده و نظرات خود را پیرامون آن انحرافات بیان داشتیم و گفتیم که مواضع متخذه در آن اعلامیه ها "نمایانگریک بینش انحرافی است". پرستیدن قدرت، اپورتونیسیم را به آنجا میکشاند که برای توجیه حرکات خود، تئوری متناسب را هم تدوین کنند و اپورتونیسیم راست ما هم دقیقاً "چنین کرد و از آن به بعد قدم به قدم در این مسیر کام برداشت تا میرسیم به مقالات مندرج در کار شماره ۵۹ که از حیث بینش حاکم بر آن و روش نسبت به حکومت، برادر دوقلوی نظرات حزب توده است. ملاک اینراست روی وهم نظرشدن با حزب توده هم نه در سوسیالیستی ارزیابی کردن اتحاد شوروی است، بلکه در برخورد به حاکمیت کنونی قرار دارد که خود سرآغاز تغییر در برنامه و تاکتیک و استراتژی میشود. در اینجا ذکر نکته ای ضروری است و آن اینکه ممکن است برخی نیروهای کمونیستی قلم فرسایی کنند که هر کس شوروی را

سوسیال امپریالیست "ندانده، سرنوشتش افتادن بدامان
 حزب توده است و باین حکم ساده خیال خود را هم راحت
 کنند که تحلیل بدست داده اند. حال آنکه اساس چنین
 تفکری بر این اصل استوار است که بایستی زرهی پولادین
 (ترسوسیال امپریالیسم) را به تن کرد تا تیرهای زهر آگین
 نظریه پردازان شوروی در بدن ما سرخ نکنند، در واقع
 این رفقا از خودشان شک و هراس دارند که مبادا توده‌ای
 شوند. رفقا! حزب رنجبران هم همان دسته گلی را به
 آب میدهد که حزب توده، پس سعی نکنید "بایک تحلیلی
 ساده مارکسیستی" گریبان خود را خلاص کنید و یا احیانا "
 برای خودتان از آب گل آلود ماهی بگیرید که مثلا "سرنوشت
 این راست روی از ۵ سال پیش (زمان انتشار جزوه در مورد
 عباس شهریاری) بر شما و امثال شما روشن بود. مرحوم
 تروتسکی هم میگفت سوسیالیسم در یک کشور پیروز میشود و
 حالا جناحی از تروتسکیستها^(۱) همه انحرافات موجود در حزب
 کمونیست و دولت شوروی را دلیلی بر مدعای تروتسکی
 میدانند. در بررسی یک پدیده و یک واقعیت، بایستی
 اجزاء رشد و تحول آنرا نشان داد و نه معجزات و پیشبینی
 های پیغمبر ما بانه شیوخ رمال را. گرایش نویسنی که
 در سنجشها پیروز کرده و به اوج رسیده است بایستی توسط
 (۱) جناحی از تروتسکیستها بر رهبری مندل شوروی را جامعه
 سوسیالیستی ارزیابی می نماید که این نظر کاملاً مخالف
 با نظر تروتسکی می باشد.

روند واقعیتها توضیح داده شود.

بهر صورت ، این نیز زاویه دیگری است برای تدوین این جزوه تا با یک بررسی تاریخی ، روند رشد گرایش‌نویین اکثریت مرکزیت سچفا و علل آنرا تبیین نموده و مسیر پرولتاریای انقلابی را به سهم خود روشن تر سازیم .

x x x

بر مبنای مسائل مطروحه در فوق جزوه حاضر نگارش یافته و در دسترس شما قرار میگیرد . ولی پیش از دخول به بحث اصلی ، چند نکته توضیحی نیز لازم است :

۱- نقداً بر نگرش راست اکثریت سا زمان درد و جزوه منتشر خواهد شد . جزوه کنونی بخش اول نقداست که به مبانی ایدئولوژیک این نظرگاه می پردازد . این جزوه مشتمل بره فعل به نظر شما میرسد . سیستم نگارش جزوه برای این اساس است که در هر فصل هم بنیاد ایدئولوژیک نظرگاه اکثریت مورد نقد قرار گرفته و هم بلافاصله و همانجا برخورد های مشخصی به موارد معین مورد نظر انجام گرفته

است. توجه به این نکته از جانب خواننده بسیار مهم است که مادر نقد میانی ایدئولوژیک دیدگاه راستروانسد اکثریت سازمان به نقل عباراتی از روزنامه کارمبادرت نموده ایم. این عبارات مرفا " از جنبه ایدئولوژیک و تاثیرات بلاواسطه اش از لحاظ سیاسی مورد ملاحظه قرار گرفته و تقابل مادر چهارچوب همین میانی ایدئولوژیک مطرح شده است. اگرچند همین عبارات نقل شده میتواند از جهات دیگر نیز مورد انتقاد باشد.

بنظر ما میانی ایدئولوژیک نظرگاه اکثریت در تفادیا میانی مارکسیسم - لنینیسم بوده و اساس تز "راه رشد غیر سرمایه داری" را تشکیل می دهد. در جزوه دوم، ما به نظر گاد اکثریت بطور کلی درباره حاکمیت پرده خسته و قرابت هسته های اساسی تحلیل ایشان را با تز "راه رشد غیر سرمایه داری" نشان خواهیم داد و به برخی نتایج حاصله از این دیدگاه در برخورد به مسائل اجتماعی خواهیم پرداخت.

۲- راه فدائی شماره ۹ حاوی مطالبی پیرامون " اشکال مبارزه و شکل محوری مبارزه " در زیر چاپ بود که مورد پیورش عوامل روحانیت انحصار طلب قرار گرفت و هم اکنون نسخ چاپ شده آن ضبط شده است.

۳- و در خاتمه، با توجه به شرایط موجود در

طیف فدائیان خلق (انشعاب و مسائل مبعث از آن) توصیه‌ای داریم و آن اینکه باید سعی کرده که محیط را برای گسترش و تعمیق مبارزه ایدئولوژیک آماده کرد و این یعنی اصل را برپایه برخورد ایدئولوژیک قراردادن و مسائل تشکیلاتی را عمده نکردن، خطای تشکیلاتی این با آن جریان هرگز بیا نگر محنت نظرات ایدئولوژیک جریانات مخالف آن نیست و از اینروها هوو هتاکی برسرماسائل تشکیلاتی عمدتا " بیانگر ضعف ایدئولوژیک وسی در به انحراف کشیدن روند مبارزه اصولی می باشد. بایست کوشید که متانت کمونیستی را در شیوه‌های برخورد حفظ کرد و از این طریق فرصت کافی را برای تمرکز بر روی یک روند اصولی مبارزه ایدئولوژیک علنی ایجاد کرد و بسه توده‌های طیف فدائیان که (بدلیل تاخیر در مبارزه ایدئولوژیک علنی و یک تازی اکثریت) زیر ضربات گیج کننده اخبار درون سا زمانی قرار گرفته اند امکان داد تا به تمایزات موجود در طیف پی برده و با شرکت خلاق در این مبارزه بتوانند سوره را از ناسره تشخیص بدهند.

راه فدائی - خرداد ۱۳۵۹

www.iran-archive.com

فصل اول:

ماده مقدم است بر شعور یا شعور مقدم است بر ماده

"خرده بورژوازی سنتی در وضعیتی قرار داشت که از یک سو بر اشرف قراکاهی طبقاتی ضرورت اتحاد با پرولتاریا را به هیچ وجه نمی پذیرفت و یا به زبان دیگر پرولتاریای آگاه هنوز شکل نگرفته بود تا این ضرورت را به خرده بورژوازی تفهیم کند و از سوی دیگر با زحم بر اشرف قراکاهی سیاسی و طبقاتی هیچ برنامه مشخصی برای قبضه قدرت توسط خودش در دست نداشت." (۱) عبارت فوق الذکر هسته اساسی استدلالات گرایش راست روانه‌ای است که قصد دارد، در شرایط کنونی کانون اصلی قدرت سیاسی را بمثابه قدرت خرده بورژوازی اعلام نماید. این گرایش در مورد برداشته‌های ایدئولوژیک خوبتر چنین می نویسد: "ما هر چه قدر که از مسائل مشخص بسوی مسائل کلی، از مسائل مجرد و عام به سوی مبانی ایدئولوژیک سر می‌کنیم به "راه کارگر" نزدیکتر می‌شویم (کار شماره ۵) برآستی نیز چنین است! گرایش راست روانه در "مبانی ایدئولوژیک" به "راه کارگر" نزدیک است و ندیده مارکسیسم

(۱) "غلت سیاست امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یکسال گذشته"، کار شماره ۴۷ تأکیدات از ماست.

انجینیریم. آنچه ایندوگرایش را در "میانی ایدئولوژیک" به یکدیگر نزدیک ساخته است، همانا عبارتست از نفی بینش مادی تاریخ.

نویسنده، مقاله "علت سیاست امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یکسال گذشته"، دلیل "عدم اتحاد خرده بورژوازی در حاکمیت" را با پرولتاریا در "فقر آگاهی طبقاتی" خرده بورژوازی و یا بعبارتی دیگر در "شکل نگرفتن پرولتاریا آگاهی" که بتواند "این ضرورت را به خرده بورژوازی" تفهیم کند، میپندارد "دلیل" عدم قبضه قدرت توسط خرده بورژوازی (یعنی مشارکت با لیبرالها در قدرت) نیز "فقدان برنامه مشخص از جانب خرده بورژوازی" میباشد که آنها ناشی از "فقر آگاهی سیاسی و طبقاتی" خرده بورژوازی است.

بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که خرده بورژوازی بر اثر "فقر آگاهی طبقاتی" اولا با پرولتاریا متحد نشد، ثانیا "لیبرالها را در قدرت حاکمه شریک نمود. و اگر خواننده سؤال کند که "فقر آگاهی سیاسی طبقاتی" "خرده بورژوازی" به چه معنی است؟ پاسخ خواهد شد که "به زبان دیگر پرولتاریای آگاه هنوز شکل نگرفته بود تا این ضرورت را به خرده بورژوازی تفهیم کند. از اینرو اگر "کانون ملی قدرت خرده بورژوازی بجای وحدت با شوراها و واقعی کارگری و کارگران سیکاره خلق ترکمن و کرد به سرکوب ایشان میپرداخت و در عوض با افرادی نظیر سحابی، فلاحتی و چمران همکاری مینماید

اینها همه ناشی از "فقر آگاهی" سیاسی طبقاتی خرده بورژوازی است و "شکل نگرفتن پرولتاریای آگاه" که بتواند به خرده بورژوازی در حاکمیت (جناح آیت الله خمینی) "ضرورت وحدت خرده بورژوازی با پرولتاریا" را تفهیم کند.

اما یاد رک ما دی تاریخ، "ضرورت اتحاد طبقات" را در

جوامعی که در آن مالکیت خصوصی برای زارتولید اساس

روابط تولیدی را تشکیل میدهد، از طریق "آگاهی طبقاتی"

توضیح میدهد؟ آیا طبقات واقعا را اجتماعی از "ادراک و فهم"

ضرورتها به پراتیک اجتماعی دست مینمایند؟ در اینجسا

ضروریت به نظرات با نیا نیا ماتریالیزم تاریخی رجوع

نمائیم. انکلس مینویسد: "ما این دو کشف بزرگ: درک

ماتریالیستی تاریخ و افشای راز تولید سرمایه داری توسط

ارزش اضافی را مدیون مارکس هستیم، با این دو کشف سوسیالیسم

به علم تبدیل گردید." (آنتی دورینگ)

از اینرو وجه تمایز سوسیالیسم علمی از انواع دیگر

سوسیالیسم عبارتست از: الف) درک ماتریالیستی تاریخ

ب) افشای راز تولید سرمایه داری توسط ارزش اضافی. اما

درک ماتریالیستی تاریخ به چه معنی است؟

"تصویر ماتریالیستی تاریخ با این اصل شروع میشود

که تولید و همراه تولید مبادله محصولات اساس هر نظم

اجتماعی است که در هر جامعه ای که در تاریخ ظهور بیسدا

کرده است توزیع محصولات و همراه آن تقسیم جامعه بسه

طبقات و مالکیتها توسط آنچه که تولید میشود و اینک چگونه

تولید می‌شود، اینکه محصولات چگونه توزیع می‌شود تبیین می‌گردد. بر مبنای این بینش دلائل نهائی تمام تغییرات اجتماعی و انقلابات سیاسی را باید نه در اذهان انسانها، نه در دیدرشد یا بنده آنها نسبت به حقیقت ابدی و عدالت -

بلکه در تغییرات در شیوه تولید و توزیع یافت. (۱) و نیز: "درست همانطور که معرفت انسانی انعکاس طبیعی است که مستقل از او وجود دارد یعنی انعکاس ماده در حال تکوین است همانطور هم معرفت اجتماعی انسان (یعنی نظریات مختلف و مکاتب فلسفی - دینی و اقتصادی و غیره) انعکاس رژیم اقتصادی جامعه است." (۲)

و نیز: "یک نکته دیگر را هم باید افزود و آن اینکه ما رکن برای نخستین بار قانون سترک حرکت تاریخ را کشف کردیم که بموجب آن هر مبارزه تاریخی اعم از مبارزه در عرصه سیاسی، مذهبی، فلسفی یا در هر عرصه دیگر ابدی و بزرگ در واقعیت امر جز نمودار کم و بیش روشن مبارزه طبقات نیز دیگری نیست و موجودیت این طبقات و بنا بر این تمام در میان آنها نیز بنوبه خود بدرجه تکامل و تنوع اقتصادی و خلقت و شیوه تولید و مبادله (که چگونگی آنها را شیوه تولید معین می‌کند) بستگی دارد. ما رکن این قانون را که اهمیتش برای تاریخ با هدیت قانون تبدیل انرژی برای (۱) انتی دورینگ، صفحه ۲۹۲، انگلس. تأکیدات از

ماست. (۲) لنین، منتخب آثار جلد اول صفحه ۸۴.

علوم طبیعی است در اینجا برای درک تاریخ جمهوری دوم فرانسه بکاربرد. (۱)

آری همانطوریکه معرفت انسانی انعکاس ماده در حال تکوین است، معرفت اجتماعی انسان نیز انعکاس رژیم اقتصادی جامعه میباشد. وجود طبقات و تماد مابین آنها ناشی از آگاهی طبقاتی (شعور اجتماعی) ایشان نمی باشد بلکه این رژیم اقتصادی - اجتماعی است که تعیین کننده موجودیت طبقات و تماد مابین آنهاست. آگاهی طبقاتی نیز بمثابة جزئی از روبنا، توسط زیربنای جامعه تعیین می شود:

"انسانها طی تولید اجتماعی وجود خود بطور قطع پای در مناسبات معینی می گذارند که مستقل از اراده آنهاست، یعنی مناسبات تولیدی متناسب با مرحله معینی از رشد نیروهای تولیدی مادی خود. کل این مناسبات تولیدی تشکیل ساخت اقتصادی جامعه، (یعنی) شالوده واقعی آنرا میدهد که بر پایه آن روبنای حقوقی و سیاسی (جامعه) برپا میگردد و اشکال معین شعور اجتماعی در رابطه با آن قرار می گیرد." (۲)

مناسبات طبقات اجتماعی بایکدیگر نه بر مبنای "تفهم" و یا "پذیرفتن" و حتی درک ضرورت این مناسبات از جانب طبقات اجتماعی بلکه بر مبنای رژیم اقتصادی تعیین

(۱) انگلس، پیشگفتار بر چاپ دوم آلمان ۱۸۸۵، هیجدهم

بروئرلوئی بنا برت صفحه ۲۱ تا کیدات از ماست.

(۲) مارکس، نقد اقتصاد سیاسی صفحه ۲ تا کیدات از ماست.

میشود. پراتیک طبقات اجتماعی نه بر مبنای درک ضرورت چگونگی پراتیک اجتماعی از جانب طبقات بلکه بر مبنای ضروریات رژیم اقتصادی تحقق می یابد.

آنچه درک مارکسیستی تاریخ را از هگلیانسیسم و هگلیانسیسم چپ (اشنارکه، اشتیرلر، برونوباشر، سانچو) و غیره متمایز مینماید، همین موضوع اساسی مذکور است، فی المثل "ماکس مقدس" یکی از هگلیانسیست های چپ، خرده بورژوازی و بورژوازی را دارای دو خصیصه می پنداشت: خصیصه فردگرائی و خصیصه جمع گرائی. از دیدگاه او فائق آمدن بر خصیصه فردگرائی، تنها از طریق "تفهیم" جمع گرائی بدین گروه های اجتماعی بود که او آنرا "مقدس سازی" می نامید و به این ترتیب سعی میکرد کیش تقدیس جهانی، روح جهانی هگل را استوار سازد. همین ایده درزمینه سیاست توسط "سومبارت" سوسیال فرمیست زنده شد. مادر فصل بعد رابطه سوسیال فرمیسم سومبارتی را با درک ایده آلیستی تاریخ نشان خواهیم داد، ارتباطی که دوباره توسط گرایش راستروانه کنونی درون سازمان چریک های فدائی خلق احیاء شده است، احیائی که در تاریخ سوسیال دموکراسی بارها و بارها توسط رویزیونیسم خرده بورژوازی صورت گرفته است. حال دوباره به اصل مطلب بپردازیم. مارکس در جواب به "ماکس مقدس" در مقاله ای تحت عنوان "انجمن لایپزیگ" چنین پاسخ می دهد: "چگونه است که همواره منافع شخصی علیرغم اراده افراد، به منافع

طبقه، به منافع مشترک که (منافع طبقات - م) موجودی
 مستقل نسبت به اشخاص منفرد بدست میآورند، و در استقلالشان
 شکل منافع عمومی را بخود میگیرند، تکامل می یابند؟
 چگونه است که اینگونه آنها با افراد واقعی در تضاد قرار
 میگیرند و در این تضاد، که از طریق آن آنها (منافع طبقات -
 م) منافع عمومی تعریف می شوند، آنها میتوانند که توسط
 شعور بعنوان منافع ایده آلی و حتی مذهبی و مقدس، پنداشته
 شوند؟ چگونه است که در این روند (که - م) منافع شخصی
 موجودیتی مستقل بمثابه منافع طبقه بدست می آورد،
 رفتار شخصی فرد محتوم است که بعنوان قدرتی مستقل از
 او بدون او، عینیت یابد، بیگانه شود و در همان حال
 زندگی کند، (قدرتی - م) که بوسیله مراوده خلق شده و به
 روابط اجتماعی، به مجموعه هائی از قدرتها که فرد را
 تعیین و متبوع می کند، تبدیل می یابد، و در نتیجه، آنان
 بمثابه قدرتهائی "مقدس" در تصور ظاهر میشوند؟ اگر سانچو
 این واقعیت را درک کرده بود که در چهارچوب شیوه های تولید
 معین که، البته، وابسته به اراده نیستند، نیروهائی
 عملی بیگانه ای، که نه تنها مستقل از افراد جداگانه
 هستند بلکه حتی مستقل از همه آنها با هم نیز هستند، هواره
 فرای مردم قرار میگیرند - آنگاه او.... " (۱)

هکلیا نیستهای چپ که با نظرات راستروانه هگل

(۱) انجمن لایپزیک - ایدئولوژی آلمانی متن انگلیسی

مبنی بر تائید دولت پروس بمشابه عالیترین شکل تجلی فرد مطلق مخالفت می نمودند، هسته اساسی دیدگاه هگلی را در درک تاریخ به نقد نکشیدند. آنان نیز جریان تاریخ را چیزی جز تحقق تکامل یا بنده "ایده مطلق" که سرانجام به "آگاهی ناب" ختم میشود، نمی پنداشتند. تصور ایشان از تکامل تاریخی چنین بود که گویا انسانها بر مبنای آگاهی خویش به ایجاد تاریخ می پردازند. از اینرو اگر تاریخ "غلط" بنا نهاده شده، بسبب پنداره‌های غلطی است که هنوز بصورت انتقادی مورد بررسی قرار نگرفته است. روابط فیما بین انسانها بر مبنای آگاهی انسانها تشریح میشود.

و اگر انقلاب در این روابط ضروری بود، تنها بدین جهت بود که آگاهی بنهفته در روابط انسانها غلط بوده است. از اینرو از دیدگاه آنان وظیفه، فلاسفه پیریزی آگاهی نویسی بود که می بایستی روابط نوین انسانها را شالوده ریزد. آنان درک نمی کردند که روابط انسان نهانده بر مبنای آگاهی انسانها بلکه بسبب نوع هستی ایشان در دورانهای معین تاریخی شکل می گیرد. روابط اجتماعی فیما بین انسانها از شیوه تولید ایشان ناشی میشود. شیوه تولید نیز از سطح معینی از تکامل نیروهای مولده برمی خیزد که مستقل از اراده انسانهاست. انسانها جامد و روابط فیما بین خود را در جامعه، بر مبنای آگاهی پیریزی نمی کنند بلکه سطح مشخصی از تکامل نیروهای مولده انسانها به جامعه معین ایشان تعیین می بخشد. دقیقاً "در تشریح همین

موضوع بود که مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژی آلمانی در نقد بر هگلیان چپ چنین نگاشتند :

"پس واقعیت اینست که : افراد معین که بشیوه معینی در فعالیت تولیدی اند و از این روابط اجتماعی و سیاسی میشوند. مشاهده تجربی باید در هر مورد جداگانه ارتباط ساختمان اجتماعی و سیاسی را با تولید از راه تجربه و بدون هرگز آمیزی و اندیشه بافی نشان دهد. ساختمان اجتماعی دولت همواره از جریان زندگی افراد معینی برمیخیزد، ولی این افراد نه آنچنانکه در پندار خود یا غیره جلوه میکنند، بلکه آنچنانکه واقعا هستند، یعنی آنچنانکه عمل و تولید مادی میکنند، پس آنچنانکه تحت محدوده ها، پیشنهادها، و شرایط مادی معین و مستقل از دلخواهشان فعالند. پندارهایی که این افراد دارند پندارها نیستند. یادرباره رابطه اش با طبیعت، یادرباره اش با یکدیگر و یادرباره خصوصیات خودشان، روشن است که در همه این موارد، پندار بسیار آگاهانه واقع بینانه یا خوشپندارانه روابط و فعالیت واقعی، تولید، مراوده، سازمان اجتماعی سازمان سیاسی آنها نیست. پذیرفتن عکس این تنها آنگاه ممکن است که جزم معنویت افراد واقعی و مشروط به ماده، معنویت جداگانه دیگری نیز پذیرفته شود. اگر بیابان آگاهانه روابط واقعی این افراد خوشپندارانه است و پندارشان واقعیتها را وارانه میکند، این نیز بازمعلول شیوه فعالیت محدود آنان و روابط اجتماعی محدود ناشی

از آنست

انسانها سا زندگان پنداشتها، اندیشه‌ها و غیره هستند ولی انسانهای واقعی فعال، آنچنانکه بسته به تکامل معین نیروهای مولد خود و مراوده، مطابق با آن تا دورترین چهر بندیهایش می‌باشند، آگاهی هیچگاه نمی‌شوند چیزی دیگری جز هستی آگاه باشد، وهستی انسانها نیز جریسان زندگی واقعی آنهاست. اگر در همه ایدئولوژی، انسانها و روابطشان همچون در صفحه دوربین وارونه بچشم می‌خورد، این پدیده درست همانگونه از جریان تاریخی زندگی‌شان سرچشمه می‌گیرد که وارونگی اشیاء بر پرده چشم از جسمیت بلاواسطه آنها.

درست برخلاف فلاسفه آلمانی که از آسمان بزمین فرو می‌آید، اینجا از زمین با آسمان فرامی‌رویم. یعنی از اینجا آغاز نمی‌کنیم که انسانها چه می‌گویند، چه می‌انگارند و چه می‌پندارند، و نیز از انسان گفته، اندیشیده، انگاشته و پنداشته آغاز نمی‌کنیم تا از آنجا با انسان کالبد را برسیم اینجا از انسان واقعی فعال آغاز می‌کنیم و از جریان واقعی زندگی او تکامل با زتابها و پژواکهای ایدئولوژیک او را نیز نشان می‌دهیم..... آگاهی نیست که زندگی را تعیین می‌کند بلکه زندگی است که آگاهی را تعیین می‌کند در شبوه، نگرش نخستین از آگاهی چون فردی زنده آغاز می‌کنند، در دومی مطابق زندگی واقعی از فرد واقعی وزنده آغاز می‌شود و به آگاهی تنها

چون آگاهی آنان نگریسته میشود. (۱)

نویسنده مقاله مذکور کار شماره ۴۷ نیز به نگرش نخستین اعتقاد دارد. از آگاهی چون فردی زنده آغاز می‌کند. از دیدگاه او، عدم اقدام "خرده‌بورژوازی درون حاکمیت" جهت اتحاد با پرولتاریا بسبب "فقر آگاهی طبقاتی" است. او از "فقر آگاهی طبقاتی"، چون فرد زنده آغاز میکند و از اینرو با این نتیجه میرسد که "شکل‌گرفتن پرولتاریای آگاه" علت همه نگونبختی‌هاست. روابط بین انسانها نه در هستی ایشان بلکه در آگاهی آنان جستجو میشود. از دیدگاه او "ضرورت اتحاد" خرده‌بورژوازی با پرولتاریا از "ادراک ضرورت"، "شکل‌گیری آگاهی بر ضرورت" نشأت می‌گیرد نه از هستی اجتماعی واقعی خرده‌بورژوازی در تولید. معلوم نیست چرا خود نویسنده به ضرورت اتحاد خرده‌بورژوازی با پرولتاریا باور دارد؟ اگر با ورا وانعکاس ضرورت عینی وحدت خرده‌بورژوازی با پرولتاریا نیست چرا که این وحدت نه از هستی عینی پرولتاریا و خرده‌بورژوازی بلکه از "ادراک" اینان ناشی میشود، انعکاس چیست؟ نویسنده می‌گوید که "پرولتاریای آگاه هنوز شکل نگرفته بود تا این ضرورت را به خرده‌بورژوازی تفهیم کند"، بنابراین او با نگارش مقالات مشعشانه مذکور سعی در "تفهیم ضرورت این اتحاد" به پرولتاریا و از آن طریق به خرده‌بورژوازی دارد. اما "آگاهی" خود او مبنی بر "ضرورت

(۱) مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی ترجمه فارسی صفحات ۳۳-۳۱ تا کیدات از ماست.

اتحاد خرده بورژوازی و پرولتاریا " از کجا ناشی میشود؟ باید بگوئیم قضیه از دیدگاه نویسنده برعکس است، یعنی "ضرورت اتحاد خرده بورژوازی و پرولتاریا" از "آگاهي" نویسنده ناشی میشود. بهر حال، همانطوریکه مشاهده میکنیم اساس تحلیل نویسنده "آگاهي بر ضرورت" و عملکرد "ضرورت آگاه" است، لکن در جوامعی که شیوه تولید مثبتی بر مالکیت خصوصی برای باز تولید است، فعالیت گروههای اجتماعی تابعی از یک "نیروی ماورا و بیگانه" است. این نیروی "ماورا" همان روابط اجتماعی ما بین انسانهاست که به صورت یک ضرورت کور عمل میکنند. اقدام گروههای اجتماعی در این جوامع اساساً نه بر مبنای "آگاهی سیاسی - طبقاتی" بلکه بر مبنای ضرورتی کور بشکل "غریزه طبقاتی" (آنچه که لنین انعکاس بلاواسطه یا خود انگیختگی مینامد) صورت میپذیرد. موضوع مذکور فقط در جامعه کمونیستی صادق نیست، یعنی در جامعه‌ای که انسانها بر مبنای درک قانونمندی ضرورت تکامل اجتماعی، آگاهانه مناسبات تولیدی نوینی را شالوده ریزی مینمایند. جامعه ای که در آن مالکیت خصوصی برای باز تولید الغاشده و از خود بیگانگی (آلیناسیون) محور گردیده و تقسیم کار اجتماعی از بین رفته است، آنچه قانونمندی ضرورت کور را در جوامع طبقاتی تبیین میکند همانا مالکیت خصوصی برای باز تولید و تقسیم اجتماعی کار است. حال آنکه این دو امر در جامعه کمونیستی نفی شده است. از اینرو ما رکس مینویسد: "تما یز کمونیسم از تمام

جنبشهای تاکنونی در این است که اساس هم‌روابط تولید و مرادوده، تاکنونی را دگرگون میکنند و برای نخستین بار آگاهی به‌همه پیشنها ده‌های خودرو بمثابه آفریده‌های انسانهای تاکنونی برخوردار میکنند..... واقعیتکه کمونیسیم می‌آفرید همان پایه واقعی ناممکن ساختن مجموعه واقعیت مستقل از افراد است تا آنجا که این واقعیت چیزی غیر از فرآورد مرادوده تاکنونی خود افراد نباشد. (۱)

در جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران نیز آنچه باعث اتحاد خرده‌بورژوازی با پرولتاریا میشود دهنه "درک ضرورت وحدت سیاسی طبقاتی" از جانب خرده‌بورژوازی و "رشد آگاهی سیاسی" او، بلکه ضرورت عینی تولید است که سبب وحدت خرده‌بورژوازی و پرولتاریا در مقابل سلطه امپریالیسم می‌گردد و خرده‌بورژوازی بطور غریزی، از طریق خود انگیختگی این ضرورت تولیدی را محقق می‌سازد. گزاینش را ستروانه تفاوت "آگاهی طبقاتی" را با "غریزه طبقاتی یا خود انگیختگی" درک نمی‌کند (بگذریم از اینکه فرق "تفهیم کردن" را با اخذ آگاهی "نیز در نیافتن است)، زیرا از دیدگاه او گروههای اجتماعی بر مبنای "درک ضرورتها" به عمل می‌پزدازند در حالیکه این ضرورت است که آنها را بعمل واداشته و در حین عمل به درک آن ضرورتها نایل می‌گردند. پلخانف در اثر خویش تحت عنوان "تکامل نظریه مونیستی تاریخ"، در شرح

(۱) مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی ترجمه فارسی صفحه ۹۸ تاکیدات از ماست.

"اشکال تکامل تاریخی" به این تفکیک تا حدودی اشاره نموده و این اشکال تکامل تاریخی را چنین می‌شمارد :

(۱) وضع نیروهای مولد (۲) روابط تولید و بسته به آن (۳) ساخت اجتماعی سیاسی که بر این شالوده اقتصادی (روابط تولید) معین استوار است (۴) روانشناسی (ذهنیت) انسان اجتماعی ، که هم به اقتصاد و هم به سیستم اجتماعی - سیاسی منگی به آن وابسته است (۵) ایدئولوژی های گوناگون که ویژه گیهای این روانشناسی را منعکس میکنند. لنین بیسن ایدئولوژی و روانشناسی اجتماعی، مرحله آگاهی را قائل میشود که از آنجا به تفاوت آگاهی سوسیالیستی با ایدئولوژی سوسیالیسم علمی^(۱) و با خود انگیختگی اشاره میکند. تفاوت خود انگیختگی و آگاهی در چیست ؟

(۱) لنین در اثر مشهور خویش تحت عنوان "طرح برنامه آگاهی طبقاتی طبقه کارگر را بر می‌شمارد. منظور لنین از بردن آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر توضیح این سه نکته بود: "۱) خود آگاهی طبقه کارگر بدین معنی است که کارگران بفهمند که تنها راه ارتقاء شرایط زندگیشان دستیابی به رهائی، هدایت مبارزه، علیه طبقه سرمایه دار و صاحب کارخانه است که توسط کارخانجات بزرگ خلق شده است. (۲) خود آگاهی طبقه کارگر بدین معناست که کارگران بفهمند که منافع تمامی کارگران هر کشور مشخص مشابه بوده ، و اینکه تمامی آنان یک طبقه را تشکیل میدهند که از تمامی طبقات دیگر مجزا میباشد (۳) خود آگاهی طبقه

رفیق بیژن جزئی در توضیح تفاوت آگاهی و خودانگیختگی چنین مینویسد:

"ما تریالیستهای سطحی که دیدمکانیکی دارند بساده انگاشتن رابطه، زیربنا و روبنا تما یلدارند و معتقدند که ایدئولوژی "مستقیما" از روابط تولیدی ناشی میشود لیکن برداشت دیالکتیکی در این رابطه حکم میکند که با این ساده‌گرائی مقابله شود و تاکید شود که زیربنا مقدمات "حالات و احساسات و اعتقادات خودانگیخته توده‌ها را تحت تاثیر قرار میدهد و این پدیده‌های خودانگیخته، آگاهی و ایدئولوژی را،

← کارگر بدین معناست که کارگران بفهمند که برای دستیابی به اهدافشان آنان میبایستی تلاش نمایند بر امور دولتی نفوذ داشته باشند، بهمانگونه که صاحبان زمین و سرمایه‌داران داشتند و هم اکنون نیز دارند." (کلیات آثار جلد دوم ۱۱۲-۱۱۳) همانطوریکه مشاهده مینمایید کسب آگاهی طبقاتی عبارت از درک آن راه حل‌های اجتماعی و توضیح آن شرایط عینی است که طبقه کارگر را قادر میسازد برای اقدام تاریخی خویش به درک ضرورت و اهداف این اقدام نائل آید. حال آنکه ایدئولوژی مارکسیسم دارای سه منبع و سه جزء (اقتصاد، فلسفه، سیاست سوسیالیسم) میباشد، کمونیستها برای طبقه کارگر، آگاهی سوسیالیستی را خواهند برد و برای قشر پیشرو طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی، ایدئولوژی مارکسیسم را.

امادرباره "تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودمخودی"

بنظرلنین آگاهی و خودانگیختگی در جنبش انقلابی بر یکدیگر اثر میگذارند. عنصر آگاهی، یعنی پیشاهنگ ناکریز است که دقیقا "به پروسه خودانگیختگی در توده توجه داشته و شناخت دقیقی از آن داشته باشد، نه بخاطر این که از آن دنباله روی کند بلکه بخاطر اینکه در صورت لزوم بمقابله با آن برخیزد. چنین است رابطه دیالکتیکی خودانگیختگی و آگاهی." (۱)

← "ضروریست به چند موضوع توجه نمائیم. مارکس میگوید: آگاهی سوسیالیستی از خودجوشی طبقه کارگر ناشی میشود. این بدین معنا نیست که طبقه کارگر خودبه سوسیالیسم دست مییابد بلکه بدین معنی است که مبارزه سیاسی پرولتاریائی که یک مبارزه طبقاتی است بطور عینی آگاهی سوسیالیستی را در خود میپروراند. لنین مینویسد: "مبارزه کارگران تنها هنگامی یک مبارزه طبقاتی میشود که تمامی نمایندگان پیشرو و مجموعه طبقه کارگر در سراسر کشور از خود بمثابه یک طبقه کارگر واحد آگاهی مییابند و مبارزه ای رانه علیه کارفرمایان منفرد بلکه علیه کل طبقه سرمایه دار و دولتی که از آن طبقه حمایت میکنند، متوجه مینمایند." (وظیفه فوری ما، کلیات آثا ر جلد چهارم، صفحه ۲۱۵) عینیت تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی همانا جذب "تمامی نمایندگان پیشرو طبقه کارگر در سراسر کشور" از جانب سازمان انقلابی پرولتری است، که این سازمان رابه سطح حزب ارتقاء میدهد. از اینرو "تلفیق ← (۱) زیر نویس در صفحه بعد

طی هزاران سال جوامع بشری از مراحل مختلف تکاملی گذشته اند، بدون اینکه به درک ضرورت این تکامل نائل آیند. جامعه اشتراکی آغازین انشاق یافته، نظامهای گوناگون نظیر سرواژ، برده داری، آسیائی، سرمایه داری و غیره شکل گرفت بی آنکه حاملین تحولات اجتماعی به درک ضرورت این تغییرات وقوف داشته باشند در جنبشهای بردگان علیه برده داری، بارقه‌هایی از آگاهی دیده میشد (۱) در درجه جامعه فئودالی، بورژوازی از روشنفکران و اندیشمندان بزرگی برخوردار بود. نکارندگان دایرة المعارف افرادی نظیر دیدروودالامبراز دانش سرشاری برخوردار بودند، اما این هنوز بمعنای درک علمی قوانین اجتماعی نبود، هر چند که اقدامات بورژوازی در عرصه تئوری ممالح فراوانی برای تدوین سوسیالیسم علمی فراهم آوردند استقرار نظام سرمایه داری و تکامل آن در طی سالهای ۴۸-۱۸۳۰ زمینه مادی لازم را برای شکل گیری ایدئولوژی علمی تأمین نمود.

جنبش خود بخودی یا آگاهی سوسیالیستی "نه به معنای سوسیالیست شدن طبقه کارگر بلکه بمعنای جذب پیشروترین دسته‌های طبقه کارگر با آگاهی سوسیالیستی است که حزب را قادر میسازد جنبش خود انگیخته را در جهت اهداف سوسیالیستی سازماندهی و رهبری نماید.

(۱) آگاهی و خود انگیختگی - بیژن جزنی صفحه ۳.

(۲) رجوع شود به "ترانه با بل" در مجموعه "انجیل کشک" متن

فرانسوی.

ماتریالیسم تاریخی تنها محصول نبوغ سرشار مارکس و انگلس و دانش ژرف آنان نبود بلکه اولاً "تئریایه تفاهدهای حاکم در جامعه سرمایه‌داری، تفاهد میان صاحبان تولید و آنها که فاقد همه چیزند، یعنی میان سرمایه‌داران و مزدوران و از سوی دیگر برپایه هرچ و مرج حاکم بر تولید قرار دارد." ثانیاً "از نظر شکل تئوریک در آغاز به عنوان ادامه تکامل یافته و بظا هر منطقی آن اصولی بنظر می‌آید که روشن‌نگران بزرگ قرن هیجدهم فرانسه مطرح کردند." (آنتی دوربینگ) تکامل جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم برخلاف تکامل سایر جوامع طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی برای زیاده تولید، تغییر نوعی از استثمار با نوعی دیگر از استثمار نمیباشد بلکه امحای استثمار انسان از انسان بطور کلی است. این انقلاب به انقای مالکیت خصوصی برای زیاده تولید مبادرت نموده و به اشتراکی نمودن ابزار تولید و پیشبرد تولید بر مبنای برنامهریزی آگاهانند تحت دیکتاتورسوری پرولتاریا (در مرحله انتقالی بسوی کمونیسم) اقدام مینماید. از اینرو تحقق انقلابات پرولتاریائی بدون آگاهای پرولتاریائی میسر نیست.^(۱) بقول رفیق بیژن جزنی: "اصولاً در این مرحله از تاریخ اجتماعی بشر، بدون عملکرد عنصر آگاهای، نیل بمرحله بالاتر، میسر نیست به عبارت دیگر "آگاهی" بصورت مبارزه طبقاتی سازمان (۱) مارکس در گروندریسه وایدنولوی آلمانی به این مساله اشاره نموده است.

یافته نه یک عنصر کمکی بلکه عنصر ضروری تحولات اجتماعی
 در این مرحله است. این آگاهی محصول تکامل قبلی جامعه
 و عاملی است که ضرورت و جبر تاریخی، یعنی قوانین عینی
 جامعه، بوسیله آن عمل میکنند." (۱)

اما در اینجا باید بنا بر داشت که پیشاهنگ پرولتاریا
 می بایستی با درک برای این موضوع که سایر گروهها و طبقات
 اجتماعی بسبب موقعیت ویژه شان در جامعه سرمایه داری به
 تولید کالائی وابستگی داشته، بر مبنای "ضرورت کور" عمل
 می کنند، وظیفه پرولتاریا را شناخت این ضروریات کور و
 ایفای نقش فعال در تحولات انقلابی جامعه بدانند. پرولتاریا
باید با توجه به وضعیت عینی سایر طبقات در تولید، مبادله
و مصرف، نمایندگان این طبقات، از اقدامات احزاب
و طبقات اجتماعی ایکه مستقیماً به سود پرولتاریا تمام
میشود، یا به پیشرفت در زمینه "رشد اقتصادی یا آزادی
سیاسی کمک میکند، به طور موقت پشتیبانی کند. انگلس در
 نامه ای به "گرسن تیروییر" بتاریخ ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹ در لندن
 چنین مینویسد:

".....مطلب را از ننگه ای که با شما موافقت ندارم،
 آغاز میکنم. شما هرگونه عمل مشترک با احزاب دیگر و حتی
 عمل مشترک کوتاه مدت با آنها را از نظر اصولی به کلی رد
 میکنید. اما من به حد کافی انقلابی هستم که استفاده از
 (۱) درباره، آگاهی و خودانگیختگی صفحه ۳. تاکید
 از ما است.

این وسیله را نیز در مواردی که سودمندی بیشتری کمترین
 زیان را در برداشته باشد، بطور مطلق برای خود قدغن نکنم
 مارکس و من از سال ۱۸۴۷ تا کید کرده ایم که پرولتاریا
 برای آن که در لحظه قطعی به حد کافی نیرومند باشد و
 بتواند پیروز شود، باید حزب خاص متمایز از همه احزاب
 دیگر در نقطه مقابل آن و به بیان دیگر حزب طبقا نسی
 خود آگاه تشکیل دهد.... ولی این بدان معنی نیست که این
 حزب نمیتواند از احزاب دیگر بطور موقت برای هدفهای خود
 استفاده کند و نیز بدان معنی نیست که نمیتواند از احزاب
 دیگر در زمینه اقداماتی که مستقیماً "به سود پرولتاریا
 تمام میشود یا به پیشرفت در زمینه رشد اقتصادی یا آزادی
 سیاسی کمک می کند، بطور موقت پشتیبانی کند...."

بر مبنای چنین درکی است که لنین در چگونگی وحدت
 پرولتاریا با دهقانان تحت حکومت تزاری، مینویسد:

"در مبارزه دموکراتیک سیاسی.... طبقه کارگر روسیه
 تنها نیست. در کنار او همه عناصر مخالف سیاسی، اقشار مردم
 و طبقات تا آنجا که دشمن مطلق کرائی هستند و علیه آن به
 این یا آن شکل مبارزه می کنند، قرار دارند. در اینجا در
 کنار پرولتاریا عناصر اپوزیسیون گرای بورژوازی یا
 طبقات تحصیل کرده یا خرده بورژوازی و یا ملبیت ها و مذهبها
 و فرقه ها و دیگرانی که تحت تعقیب مطلق کرائی هستند هم
 قرار دارند." (۱)

(۱) لنین، وظائف سوسیال دموکراسی روسیه، جلد دوم کلیات
 تا صفحه ۲۲۵ تا کیدات با استثنای آخری از ماست.

لنین همواره برامروحدت و پشتیبانی موقت پرولتاریا از عناصر معترض در مبارزه (بصورت عینی) با تزاربسم تاکید دارد. او بر عینیت وضعیت نیروهای معترض در شیوه معین تولیدی که ناگزیر به مبارزه طبقاتی به این، یا آن شکل منجر میشود، توجه مینماید. لنین حتی در مورد احزاب ترودویکی (تشکیلات دموکراتیک دهقانی) چنین مینویسد:

"بر شمردن دقیق ماهیت طبقاتی احزاب ترودویکی، بعنوان رهنمودی برای تمام تبلیغ و تهیه های ما ضرورت قطعی دارد. تنها بر اساس یک تحلیل طبقاتی از این احزاب است که ما میتوانیم وظائف تاکتیکی ما - تمایز طبقاتی سوسیالیستی پرولتاریا، و مبارزه تحت رهبریش علیاستاد و بورژوازی خیانتکار، هر دو - را با قاطعیت تمام برای طبقه کارگر مطرح کنیم." (۱)

همانطوریکه ملاحظه مینمایید، لنین بر ماهیت طبقاتی احزاب ترودویکی "ونه" سطح آگاهی طبقاتی "این احزاب بمثابه نمایندگان دهقانان در چگونگی دفاع مشروط پرولتاریا تاکید دارد. از بحثهای مطروحه چهار نکته را استنتاج مینماییم: اولاً) در جوامع استثنای طبقاتی ضرورت کور شیوه تولید روابط بین گروههای اجتماعی را تعیین میکند

(۱) لنین، کلیات آثار جلد دوازدهم، صفحه ۴۷۴ - مقاله آخرین

تذکرات درباره گزارشی پیرامون شیوه برخورد به

احزاب بورژوازی مه ۱۹۰۷.

ونه "درک ضرورت‌های اجتماعی" زیرا ضرورت خود را بصورت کورا عمل می‌نماید و هنوز "آگاه" بصورت نیروی مادی بر ضرورت کور و تبدیل آن به ضرورت آگاهانه موثر نمی‌افتد. ثانیاً ("در تمام جوامع بشری ضرورت اجتماعی با غایت فعالیت اجتماعی میشود، البته در جوامع کمونیستی (که در آن طبقه مفهوم خود را از دست می‌دهد) و یا فاذا انتقالی به جامعه کمونیستی ضرورت درک شده و این درک خود، نیرویی مادی می‌گردد، ثالثاً "در انقلابات پرولتاریائی پرولتاریا که از لحاظ تولیدی در وضعیت است که امکان محو طبقات را می‌یابد، با آگاهی بر قوانین اجتماعی (و منجمله وجود ضرورت کور حاکم بر شیوه تولید و روابط بین طبقات) سعی می‌نماید با برخورد علمی به ضروریات اجتماعی خصوصیات متحدین موقت خود را دریافته و دشمن عمده را نابود نماید. پرولتاریا همواره این امر را در نظر دارد که سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی بر مبنای ضرورت کور عمل نموده و نیروهای "موقت" متحدان "ونه بر مبنای کسب آگاهی سیاسی - طبقاتی" بلکه بر مبنای وضعیتشان در شیوه تولید به اتحاد با او دست می‌یازند. رابعاً ("طبقات اجتماعی بصورت خود انگیخته و نه آگاه به مبارزه اجتماعی روی می‌آورند. روشن است که در پراتیک طبقات اجتماعی، فقدان عنصر آگاهی بطور مطلق نیست، اما نقش عمده ایفای نمی‌نماید. پیشاهنگان واقعی پرولتاریا، در برخورد به پرولتاریا نیز می‌بایستی به غریزه پرولتاریا

توجه نمایند و از آن بیا موزند. لنین در مورد آموزش از غریزه پرولتاریا می نویسد:

"نویسنده می گوید اگر انشعاباتی بر سر اختلاف جزئی در صفوف ما صورت بگیرد، کارگران از درک ما عاجز شده و ما را ترک خواهند کرد، درست مانند ستادی که ارتشی در پشت سر ندارد، و این کاملاً درست است. و برای اینکه کارگران از درک ما عاجز نشوند، و برای اینکه تجربه مبارزاتی و غریزه پرولتری آنها چیز بیشتری به ما "رهبران" بیا موزد، کارگران سازمان یافته باید یاد بگیرند که هر علت بالقوه انشعابی را در نظر داشته باشند. (در هر حزب توده ای، چنین علی همیشه وجود داشته و همیشه عود خواهند کرد)، باید یاد بگیرند که آنها را بخیمی ارزیابی نمایند، و باید یاد بگیرند که هر اتفاقی را که در یک "گنبد" می افتد، چه در روسیه و چه در خارج، از نقطه نظر منافع تمام حزب و کل جنبش، مورد بررسی قرار دهند." (۱)

البته ذکر یک نکته در اینجا ضروریست. روشن است که هر انسانی قبل از آنکه به هرگونه عملی (خوردن، نوشیدن و غیره) دست یازد، نسبت به عمل خود "تصمیم گیری" می نماید. و مغز او با انجام عملیات گوناگون حکم می نماید (۱) "نامه به ایسکرا"، لنین، مجموعه "درباره مناسبات اکثریت و اقلیت" (ویژه نظم نوین ۵) صفحه ۱۳ تأکید آخری و دومی از ماست. ما خواندن این مقاله را به همه توصیه می کنیم.

و اگر حرف رفیق نویسنده مقاله مذکور در کار شماره ۷ ۴ همین است که خرده بورژوازی برای اقدام خویش بدان "آگا هی" می یابد و در مورد آن "تصمیم گیری" می کند (ویسا مثلا) دارای نمایندگان و احزاب خاص خویش است) بیا یسد بگویم که کشف بسیار عظیمی نموده است!! انگلس در رد تعریف اشتارک (یکی از هگلیانهای چپ) از ایده آلیسم می گوید:

"ثانیا" بهیچ وجه نمیشود از این کیفیت احترامت که همه آن چیزهایی که انسان را بفعالیت برمی انگیزد بایدا ز دماغش بگذرد. حتی انسان خوردن و نوشیدن را نیز تحت تاثیر احساس جو و عطش انجام می دهد که در دماغش منعکس می گردد و از خوردن و نوشیدن بدان سبب دست می کشد که در دماغش احساس سیری انعکاس می یابد." (۱)

اما با این همه باید توجه داشت که:

"در تاریخ جوامع انسانها فعالیت می کنند که از موهبت شعور برخوردارند و از روی فکریا تحت تاثیر شعور و شوق خود رفتار می کنند و هدفهای معینی را در نظر دارند. در اینجا هیچ کاری بدون قصد آگاهانه و بدون هدف مطلوب انجام نمی گیرد، ولی هر اندازه هم این فرق برای پژوهش تاریخی - بویژه در مورد اعمار و حوادث جداگانه اهمیت داشته باشد با زهیچ وجه این واقعیت را تغییر نمی دهد که جریان تاریخ تابع قوانین درونی است در واقع در (۱) لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان، ترجمه فارسی صفحه ۳۷

این عرصه نیز، در سطح پدیده‌ها، علیرغم هدفی که آگاهانه مطلوب کلیه افراد مجزاست، من حیث المجموع ظاهرًا " تصادف حکم فرماست، مطلوب فقط در مواردنا در عملی مشهود... جریان تاریخ هر طور باشد افرادنا بدین ترتیب می‌آیند: هر کس هدفی را که آنها را در برابر خود نهاده پیروی میکند و نتیجه این مجاهدات فراوانی که در جهات مختلف عمل می‌نمایند و نیز تا شیرگوناگون آنها در جهان خارج، همانا تاریخ است. بنا بر این مسئله در عین حال با این شکل خلاصه میشود که این عده فراوان افراد جداگانه خواستار چیستند... از طرف دیگر مسئله جدیدی پیدا میشود. چه قوای انگیزنده‌ای بنوبه خود در پشت سر این انگیزه‌ها پنهانست. چه علل تاریخیست که در دماغ افراد عمل‌کننده شکل این انگیزه‌ها را بخود می‌گیرد؟... ولی برای ما این نتیجه حاصل می‌آید که ما تریالیسم کهنه در عرصه تاریخ بخود خیانت می‌ورزد، زیرا قوای انگیزنده ایده‌آلی را که در آنجا عمل می‌کنند آخرین علل حوادث می‌شوند. بحای آنکه تحقیق کنند در پس آن چه پنهان است و انگیزنده این قوای انگیزنده چیست. ناپیکیری در آن نیست که وجود قوای انگیزنده معنوی مورد تمذیق است، بلکه در آنست که همینجا متوقف میمانند و دورتر نمی‌روند تا بعقل محرکه این قوای انگیزنده معنوی برسند. برعکس، فلسفه تاریخ، بویژه در وجود هگل، بر آن بود که انگیزه‌های رجال تاریخی (در جا معده، ما خمینی، بازرگان، بنی مدروا مثالهم)، اعم از انگیزه‌های ظاهری و

واقعی، بهیچ وجه آخرین علل حوادث تاریخی نیست و در پی این انگیزه ها نیروهای محرکه دیگری قرار دارد که باید آنها را بررسی نمود. ولی فلسفه تاریخ این نیروها را در خود تاریخ نمی جست، برعکس آنها را از خارج، از ایدئولوژی فلسفی، بدانجا وارد میساخت. (۱)

آری چنین است که ما تریالیسم تاریخی پراتیک طبقات اجتماعی را بمنابۀ ضروریات عینی شیوه تولید (مادیتدر خود تاریخ) ^(۲) و نه بر مبنای "درک ضرورتها از جانب طبقات اجتماعی" (در فلسفه تاریخ - آگاهی در تاریخ) در نظر می گیرد.

هنگامیکه لنین به تشریح چرایی وحدت دهقانان با پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک (۱۹۰۳- فوریه ۱۹۱۷) می پردازد، به توضیح بقایای سرواژ و استبداد تزاری پرداخته و اتحاد دهقانان و پرولتاریا را بر مبنای آن تشریح می کند. اما بر طبق دیدگاه نویسنده مقاله مذکور کار ۴۷، این امر را چگونه میتوان توجیه نمود؟ آیا دلیل (۱) لودویگ فویرباخ صفحات ۶۶-۶۴ تاکید آخری و مطالب داخل پرانتز از ماست.

(۲) روشن است که در جوامع طبقاتی، لوکوموتیو حرکت تاریخ مبارزه طبقاتی است و چگونگی تولید در این مسیر انکاس می یابد. همچنین باید توجه داشت که تولید تعیین کننده است، حال آنکه سایر عوامل نیز نقش مهمی در "ادراک" انسانها ایفا می نمایند.

اتحاد خرده بورژوازی با پرولتاریا در سال ۱۸۴۸ در آلمان و فرانسه وجود "درک ضرورت اتحاد" از جانب خرده بورژوازی ویا "بزبان دیگر" شکل گرفتن پرولتاریای آگاه "بود؟ آیا هنگامیکه سونیات سن در سالهای ۲۰-۱۹۱۱ بمثابة نماینده بورژوازی ملی در چین به وحدت بانیزوهای پرولتاری میبادرت می نماید، این امر بدلیل "شکل گرفتن پرولتاریای آگاه" در چین ۱۹۲۰ بود؟ آیا انقلاب کمالیستی در ترکیه که نوعی انقلاب بورژوازی ملی تجاری علیه امپریالیستهای بیگانه در اتحاد با دهقانان و پرولتاریا بود بسبب "شکل گرفتن پرولتاریای آگاه" و "رشد آگاهی سیاسی طبقاتی بورژوازی" تحقق یافت؟ روشن است که در چین در دوران سونیات سن و در انقلاب کمالیستی در ترکیه پرولتاریا از لحاظ کمی اندک بود و این پرولتاریا از رشد آگاهی "کافی" (یعنی همان "شکلگیری پرولتاریای آگاه") نیز برخوردار نبود. همچنین می دانیم که بورژوازی تاژوئن ۱۸۴۸ در اروپا در تقابل فئودالیسم متحدین خود را در پرولتاریا و دهاقین می یافت، حال آنکه پس از سال ۱۸۴۸ قضیه درست عکس شد. آیا گسست اتحاد بورژوازی با پرولتاریا بسبب "فقر آگاهی طبقاتی ضرورت اتحاد با پرولتاریا" از جانب بورژوازی و "بزبان دیگر شکل نگرفتن پرولتاریای آگاه" بود که نتوانست ضرورت اتحاد را به بورژوازی در مقابل فئودالیسم "تفهیم" کند؟ آیا دلیل اتحاد بورژوازی با پرولتاریا قبل از ۱۸۴۸، "غنا ی آگاهی طبقاتی ضرورت اتحاد

با پرولتاریا "از جانب بورژوازی و" بزبان دیگر شکل گرفتن پرولتاریای آگاه بود!"؟

می بینید اگر روند تکامل اجتماعی را از دیدگاه آگاهی تشریح نمائیم مجبوریم بر سر بایستیم! (۱) ضروریات عینی اجتماعی را به "مثابه" آگاهی از خود بیگانه شده ملاحظه نمائیم و در وجود ضروریات عینی به جستجوی کم شده بیگانه شده خود یعنی "آگاهی" باشیم. چنین است که باید نظیر هکل طبیعت و اجتماع را "آگاهی" از خود بیگانه شده بپنداریم و اگر ما ننند ما کس مقدس و اشتراک "علاقه‌ای" نیز به "پرولتاریا" داشته باشیم، پرولتاریا را تا حد "خرد ناب"، "فیلسوف جهانی" ارتقاء دهیم تا به آسمان عرفان عروج نماید و البته روشن است که در این اثنا تاج و تخت در زمین خاکی بی صاحب نخواهد ماند و با صلااح "خرده بورژوازی" که وجودش در "نا آگاهی و فقر سیاسی اش" تعیین می یابد، همچنان برای حفظ تاج و تخت به کشتار ادامه خواهد داد. اما باید آنرا نادیده گرفت زیرا همه بر اثر "نادانی" است و باید "متکبه اش" نمود. باین ترتیب حتی روند کسب "آگاهی ضرورت اتحاد با پرولتاریا" از جانب خرده بورژوازی نیز روندی منفعل است. یعنی این ضرورت می بایستی به خرده بورژوازی "تفهیم" گردد. در چنین نگرشی این مبارزه خرده بورژوازی علیه سلطه امپریالیسم نیست که در او و

(۱) مارکس می گوید که هکل بر سر ایستاده بود، و من او را روی پای قرار دادم.

تولید آگاهی نبر "ضرورت وحدت می نماید"، او در مبارزه عملی متعین و "نمایندگان" را محک نمی زند بلکه چونان گروهی از "انسانهای کودن و بی شعور" می ماند که باید بدو ضرورت اتحاد را "تفہیم" کرد راه کار گرنیز که گرایش راستروانه درون سازمان، خود را در مسایل عام تئوریک بدان نزدیک می بیند، می گوید:

"خرده بورژوازی در نتیجه کودنی تاریخی خود، در جنبش فاشیستی بدترین نوع گول و فریب را پذیرا میشود. (۱) راه کار گریه "کودنی تاریخی" خرده بورژوازی بمنابر علت اساسی پذیرائی گول و فریب در جنبش فاشیستی، اعتقاد دارد و نویسندگان مذکور کار نیز همین "کودنی تاریخی" خرده بورژوازی "را علت العطل" "عدم درک ضرورت وحدت" او با پرولتاریا می دانند ما یکی از آنها به "کابوس فاشیسم" دچار می گردود دیگری به اهتمام خیر خواهانه در راه "تفہیم" ضرورت اتحاد با خرده بورژوازی!

"تئوری سایش دگمهای خرده بورژوازی" نیز بر مبنای همین اصل است. اگر "ناآگاهی" عامل اصلی عدم اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی است، پس با "رشد آگاهی" خرده بورژوازی (یعنی سایش دگمها) اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی فراهم خواهد شد. اما برای اینک آگاهی خرده بورژوازی رشد یافته و از "فقر آگاهی طبقاتی ضرورت اتحاد با پرولتاریا" استخلاص یابد، باید پرولتاریا

(۱) فاشیسم، صفحه ۱۸، تاکید از ماست.

آگاه شکل گیرده تا به خرده بورژوازی این ضرورت را تفهیم
 نمایا ما پرولتاریای آگاه" به چه معنی است؟ آیا
 پرولتاریا را میتوان قبل از تحقق انقلاب سوسیالیستی
 "آگاه" نمود؟ منظور از "آگاهی" چیست، این "آگاهی" دارای
 چه مضمونی است؟ آیا خرده بورژوازی با یدبامفنون سوسیالیستی
 به "ضرورت اتحاد با پرولتاریا" نایل آید؟ آیا "پرولتاریای
 آگاه" بمعنای پرولتاریای با آگاهی سوسیالیستی است؟
 بنظر می آید چنین است. ولی با یدبه نویسنده مقاله مذکور
 کار شماره ۴۷ عبارت لنین را خاطرنشان کنیم که قاطعانه
 در مقابل منشویکهاشی که تحقق انقلاب پرولتاریا شی را
 منوط به کسب آگاهی سوسیالیستی از جانب پرولتاریا
 می دانستند میگفت که این امر محال است و تنها پس از
 تحقق انقلاب سوسیالیستی این امر میسر است. تنها جنبش
 خود بخودی کارگری میتواند با آگاهی سوسیالیستی تلفیق
 یافته یعنی در راستای اهداف سوسیالیستی محقق میگردد
 و این بمعنای شکل گیری حزب طبقه کارگر است. اما آیا
 منظور نویسنده اینست که خرده بورژوازی، تنها با وجود
 حزب کمونیست به "درک ضرورت اتحاد با پرولتاریا" (حال به
 مضمون این ادراک کاری نداریم!!) نایل آمده، از هر
 آگاهی" سیاسی طبقاتی "استخلاص می یابد؟! (در
 چنین صورتی (که البته این صورت منطقی ترین و چه
 استدالات نویسنده میتواند باشد) مسئله تحقق وحدت
 پرولتاریا با خرده بورژوازی (عنصر عینی) به تشکیل حزب

طبقه کارگر (عنمرذهنی) تاویل میشود و از این رو عا مل ذهنی تعیین کننده عینیت می گردد. باین ترتیب برای استخلاص خرده بورژوازی از "فقدان آگاهی سیاسی - طبقاتی" برای "تدوین برنامه خویش" و "درک ضرورت اتحاد با پرولتاریا" باید حزب کمونیست شکل گیرد!! و تا آن هنگام از آنجا که پرولتاریای آگاه شکل نگرفته تا به خرده بورژوازی "ضرورت اتحاد با کارگران" را "تفہیم" نماید، این اتحاد تحقق نخواهد یافت! اینجا است که باید از نویسندہ که نمایندگی نظرات گرایش راستروانہ را در مقاله مذکور کار ۴۷ بعہدہ گرفته است، سوال نماییم: دوست عزیز ما دہ (در عرصہ اجتماع - وجود اجتماعی) مقدم است بر شعور. (در عرصہ اجتماع - شعور اجتماعی) یا شعور مقدم است بر ما دہ؟

فصل دوم:

مبارزه طبقاتی و هژمونی پرولتاریا

"..... محافل جنگ افروز و سرکوبگر درون هیئت حاکمه که فاقد هرگونه تجربه سیاسی بوده.... هنوز به اعمال جنگ افروزانه و ضددموکراتیک خود ادامه می دهند و در ست در برابر این محافل جریانات انحرافی به چپ جنبش کمونیستی و لیبرالها روز بروز بیشتر به اعمال آنارشیستی و شعارهای سرنگونی کشانده می شوند و ناگفته پیداست که این هردو پیوسته برهم تاثیر می گذارند.... برای این اساس ما موظفیم که بیش از پیش برای استقرار صلح در کردستان و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ در این منطقه تلاش کنیم و از تلاشهای صلح طلبانه ای که در برخی محافل حکومت دیده میشود استقبال می کنیم. ما موظفیم عناصر جنگ افروز را چه محافل جنگ افروز حکومت و چه آنها که با پیرویها و حرکات آنارشیستی خود بزرگترین خیانتها را به جنبش ضد امپریالیستی خلق ما روا می دارند و زمینه رشد، گرایشات ضددموکراتیک و جنگ افروزانه جناحهایی از حکومت را فراهم می کند... افشاء کنیم." (۱)

(۱) برای مقابله با امپریالیسم آمریکا اتحاد همه زحمتکشان یک ضرورت تاریخی است "کا" شماره ۵۹.

.... رئیس جمهور به آن اندازه از تجربه و آگاهی سیاسی و تاریخی برخوردار است که این را درک کند که بحران کردستان به هیچ رواج نظامی حل نخواهد شد... (۲)

"در کنار نیروهای که آشکارا از جنگ وادامه جنگ در کردستان سخن گفتند، رئیس جمهور، ضمن تاکیدهایی که بر اعمال حاکمیت جمهوری اسلامی و مقابله با کسانی که این حاکمیت را بر علامت سوال قرار داده اند، گرد و ضرورت کوشش برای پایان دادن به جنگ کردستان سخن گفت و تاکید کرد که امکان حل صلح آمیز بحران کردستان وجود دارد و باید از چنین امکانی بیشترین بهره گیری را کرد. رئیس جمهور با انتخاب داریوش فروهر برای مذاکرات صلح کردستان کام عملی مثبتی به جا برداشت." (۱)

نویسندگان مقالات مذکور به مثابه مدافعان به حق سوسیال رفرمیسم قصد دارند چه بگویند؟ فکرمی کنیسم منظورشان را خیلی روشن بیان کرده اند، اما ضروریست، نخست بنیادهای بینش ایشان را درباره مبارزه طبقاتی و هژمونی پرولتاریا از خلال مطالب فوق لذکر مورد بررسی قرار دهیم.

اولاً) نویسندگان بر این اعتقادند که در دستگاه حاکمه

(۲) "تلاش ما برای استقرار صلح عادلانه در کردستان"

کا شماره ۵۹.

(۱) "تلاش ما برای استقرار صلح عادلانه در کردستان"

کا شماره ۵۹، ضمیمی تاکیدات از ماست.

دوجناح وجود دارد "جنگ افروز و ملح طلب" و اگر خواننده
بپرسد که معیار تما یز این دوجناح چیست؟ پاسخ خواهد شد
که: "مخالف جنگ افروز و سرکوبگر درون هیئت حاکمه فاقد
هرگونه تجربه سیاسی هستند" و "جناح ملح طلب" بسرمداری
بنی صدر "از تجربه و آگاهی سیاسی و تاریخی برخوردار است"
ثانیا "درون نیروهای کمونیست" جریانات چسپ و
انحرافی جنگ افروز آنها رشیست "وجود دارد که زمینه رشد
گرایشات ضد دموکراتیک و جنگ افروزانه جناحی از حکومت
را فراهم می کنند....."

ثالثا "وظیفه نویسندگان همانا محکوم کردن "جنگ
افروزی"، "چپروها" و "جناحهای جنگ افروز حاکمیت" بوده و
از گامهای مثبت جناح ملح طلب حاکمیت دفاع می کنند."
همانطوریکه می دانیم فعالیت عملی سوسیال دموکراتها
رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه
است در هر دو صورت آن: مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دموکراتیک.
فعالیت سوسیالیستی به چه معناست؟

امروزه درباره، ضرورت فعالیت سوسیالیستی بسیار
سخن گفته میشود، اما آنچه حائز اهمیت است، عبارتست
از درک علمی فعالیت سوسیالیستی. هنگامیکه از سوسیالیسم
علمی به مثابه آموزش پیگیر پرولتاریائی صحبت می کنیم،
دروغله، نخست میبایستی تمایز بینش سوسیالیسم علمی را
از انواع دیگر سوسیالیسم در نظر داشته باشیم. آنچه که
تحت عنوان سوسیالیسم قیل از تدوین مانیفست حزب کمونیست

قلمداد میشود، پیوندی نزدیک با درک ایده آلیستی تاریخ داشت. پیشروترین نمایندگان سوسیالیزم تخیلی (نظیر سن سیمون) وفادار به درک ایده آلیستی تاریخ بودند. آنان اساس فعالیت‌های اجتماعی را در "آگاهی" گروه‌های اجتماعی جستجوی نمودند. دولت معقول از دیدگاه ایشان تجلی عالیترین شکل تحقق "خرد ناب" بود و قانونگذار شالوده ریز مناسبات اجتماعی قلمداد میشود. جامعه مدنی و خانواده به مثابه دو شکل تحقق دولت بودند. از اینرو دولت نه محصول جامعه بلکه بانی جامعه معرفی میشود. نزاع درون دستگاه حاکمه و نزاع توده‌ها با دستگاه حاکمه مبارزه واقعی قلمداد میشود و مبارزه بین طبقات اجتماعی تابعی از مبارزه مذکور محسوب میگشت. حال آنکه مارکسیسم با کشف درک مادی تاریخ به این نتیجه گیری رسید که:

"جامعه چیست؟ به هر فرم که می‌خواهد باشد. جامعه محصول کردار متقابل انسانهاست. آیا انسانها آزاد هستند که این با آن فرم جامعه را انتخاب کنند؟ بهیچوجه. سطح مشخصی از تکامل نیروهای مولده انسانها را در نظر بگیرد و آنوقت به فرم مشخصی از تجارت و مصرف خواهد رسید. مراحل مشخصی از تکامل را در تولید، تجارت و مصرف در نظر بگیرد و آنوقت به یک سیستم اجتماعی مطابق با آن، به یک بافت خانواده، گروه‌ها و طبقات اجتماعی مطابق

(۱) Estates (رسته‌ها)

با آن ، و در یک کلام به یک جامعه مدنی مطابق با آن خواهید رسید. اینگونه جامعه مدنی را در نظر بگیرید و یک سیستم سیاسی متناسب با آن را خواهید یافت - یعنی سیستمی که صرفاً " بیان رسمی جامعه مدنی است. " (۱)

ما رکسیم - سیستم سیاسی را صرفاً " بیان رسمی جامعه مدنی " می دانند و از اینرو مبارزه بین توده ها با دولت را " بیان و آرونه " مبارزه واقعی بین طبقات اجتماعی قلمداد می کنند. بر چنین پایداری است که انگلس می نویسد: " بهمان گونه که حرکت بازار صنعتی عمدتاً " و در محدوده نامشروط معینی در بازار پاول، و البته بطریقی وارونه ، منعکس میشود، مبارزه بین طبقات موجود در حال جنگ نیز در مبارزه بین دولت و نیروهای مخالف انعکاس می یابد، ولی همچنان بطریقی وارونه ، نه دیگر بطور مستقیم، بلکه بطریقی عکس و نه بعنوان مبارزه طبقاتی، بلکه بعنوان جنگ بخاطر برنسیبایی سیاسی و آنقدر تحریف شده که هزاران سال طول کشید تا ما قادر شدیم به ریشه آن پی ببریم. " (۱)

(۲) نامه مارکس به پاول واسیلویچ آننکف دربار ریسن بروکسل ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶. مکاتبات دربار ره، ماتریالیسم تاریخی ترجمه فارسی، صفحه ۶ ترجمه سازمان وحدت کمونیستی.

(۱) نامه انگلس به کنراد اشمیت در برلن - لندن ۲۷

اکتبر ۱۸۹۰. همانجا صفحه ۹۸.

از این امر چنین نتیجه گیری میشود که تشریح مبارزه طبقاتی از دیدگاه سوسیالیسم علمی صرفاً "به بیان انعکاس مبارزه طبقاتی" یعنی توضیح مبارزه بین دولت و نیروهای مخالف اکتفا نکرده، بلکه مضمون واقعی آن یعنی "مبارزه بین طبقات موجود در حال جنگ" را آشکارا تشریح می نماید. جریان سیاسی که تحت عنوان "سوسیال دموکراسی" تنها به توضیح جنگ "بخاطر برنسیبهای سیاسی" اکتفا ورزد، اگرچه به مبارزه طبقاتی توجه نموده است، لکن مضمون تبلیغات او بورژوازی است (فرا موش نکنیم که همانطوریکه مارکس در نامه ای به ویدمیرا اشاره می کند، کشف مبارزه طبقاتی مختص سوسیالیسم علمی نبوده بلکه ابتدا توسط تاریخدانان و اقتصاددانان بورژوازی نظیر کیسزو، تییر، مینیه مطرح گشت). فی المثل هنگامیکه در سرقاله کاره می خوانیم: "صف بندیها و فراکسیونهای احتمالی در مجلس نمی تواند خارج مناقشات قرار گیرد که همه امروز در درون حکومت و در احزاب و دستجات پیوسته و یا وابسته به مراکز قدرت پیش می خورد"، شاهد بهترین نمونه ترویج بورژوازی هستیم. در این ترویج تنها انعکاس مبارزه طبقاتی مدنظر است و مبارزه طبقاتی نیز بمعنای نزاعهای مابین مراکز قدرت تفسیر میشود! گوش کنید! (۱) در آستانه (۱) آری، هنگامیکه این رفقا می گویند "مبارزه طبقاتی را باور کنید" (کار ۴۱) منظورشان اینست که "نزاعهای مابین مراکز قدرت را باور کنید."

افتتاح نخستین مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی قرار داریم. این مجلس بدون شردید آئینهای خواهد بود که در آن ویژه گیهای نظام جمهوری اسلامی ایران منعکس است. مجلس انعکاس نظام جمهوری اسلامی است، همین و بس! اما معلوم نیست نظام جمهوری اسلامی و مراکز قدرت انعکاس چه چیزی هستند؟ باید بگوییم از دیدگاه نویسندگان مناسبات اجتماعی انعکاس "مراکز قدرت" هستند و نه بالعکس و بد همین دلیل ضرورتی در تشریح مضمون "نزاع بین مراکز قدرت" نمی بینند. در اینجا جایی برای این سوال وجود ندارد که "نبرد برای پرنسیپهای سیاسی" ("مفبندها و فراکسیونهای احتمالی در مجلس") از کدام روند مبارزه طبقاتی نشأت میگیرد؟. درست برخلاف چنین نگرشی و دقیقاً بر مبنای بنش مادی تاریخ است که لنین در تشریح مضمون فعالیت سوسیالیستی چنین می نویسد:

"کارسوسیالیستی دموکراتهای روس عبارتست از ترویج آموزشهای سوسیالیسم علمی، اشاعه مفهوم صحیح درباره رژیم اجتماعی و اقتصادی معاصر و مبنای و تکامل این رژیم و درباره طبقات مختلف جامعه روس درباره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یکدیگر، درباره نقش طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتیکه در حال سقوط و تکاملند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه داری و درباره وظیفه تاریخی سوسیال دموکراسی بین المللی و طبقه کارگر روسیه." (۱)

(زیر نویس در صفحه بعد)

آیا بررسی حاکمیت از دیدگاه "جناح‌های جنگ افروز" "ملح طلب" همان ترویج "درباره" رژیم اجتماعی و اقامتی جامعه ایران و مبانی و تکامل این رژیم و درباره طبقات مختلف جامعه ایران، درباره روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یکدیگر، درباره نقش طبقه کارگر در این مبارزه است؟ یا توضیح انعکاس مبارزه طبقاتی در ون دستگاه حاکمه؟ مضمون طبقاتی "جناح‌های جنگ افروز" و "ملح طلب" و رابطه فیما بین آنها چیست؟ جناح‌های جنگ افروز، چه گروه‌هایی هستند و چه دلیل "جنگ افروزند" نویسنده پاسخ می‌دهد که جناح جنگ افروز جناحی است که تجربه سیاسی "ندارد و جناح "ملح طلب"، "تجربه و آگاهی سیاسی و تاریخی" دارد. "آگاهی سیاسی و تاریخی" و "تجربه" به چه معنی است؟ مضمون این آگاهی سیاسی و تاریخی چیست؟ آیا روابط گروه‌ها و احزاب سیاسی را بر مبنای "آگاهی" این احزاب و گروه‌ها باید تشریح نماییم؟ همان‌طور که در فصل اول دیدیم، گرایش راستروانه به بینش ماتریالیستی تاریخ قائل نیست، او معیار تمامیز گروه‌ها و جریان‌هاست سیاسی را در "وجود آگاهی سیاسی" یا "فقدان آگاهی سیاسی" بررسی می‌کند. حالا اگر بپرسیم چرا فقدان آگاهی^(۲) ناب منجر به

(۱) پیش‌نویس از صفحه قبل - وظائف سوسیال‌دموکرات‌های روسیه، منتخب‌آنها ریگلدی‌لنین متن فارسی صفحه ۶۴.

(۲) منظور ما از "آگاهی ناب". "آگاهی بدون هر گونه مضمونی می‌باشد.

جنگ افروزی و وجود آگاهی ناب منجر به صلح طلبی میگردد، پاسخی نخواهیم شنید. شاید نویسندگان بگویند که وجود آگاهی ناب یعنی حصول "عدالت ابدی"، "حقیقت ابدی"، "صلح ابدی" و غیره. عبارت دیگر همانطوریکه بنی صدر می گوید، "بینش توحیدی" او بر اصل "وحدت" (ونه تضاد) استوار است و از آنجا که بنی صدر دارای "آگاهی سیاسی و تاریخی" است به "توحید" باور داشته و مخالف "تضاد و تفرقه" است!!

در تقسیم بندی نویسندگان از جناحهای حاکمیت مبارزه طبقاتی محومیشود؛ همه چیز تابعی از "آگاهی" می شود، "آگاهی" که فاقد هرگونه مضمون است. اما اگر "جناح جنگ افروزی" درون هیئت حاکمه وجود دارد، پس باید ظهور "جنگ افروزی" این جناح (از بالقوه به بالفعل در آمدن) علت و منثائی نیز داشته باشد. این علت چیست؟ "وجود گرایشهای چپروانه درون جنبش کمونیستی" که "زمینه رشد گرایشات ضد ماکراتیک و جنگ افروزیهای از حکومت را فراهم می کنند..." با این ترتیب "جناح جنگ افروزی" توسط "چپروها"، "تحریک" می شود!! چنین "استدلالاتی" را میتوان در تمام نشریات حزب توده در مورد هر رخداد مهمی پیدا کرد. دلیل حمله به دانشگاه چه بود؟ "چپروی چپروها" حمله به کردستان به چه دلیل بود؟ "جنگ افروزی چپروها". خلاصه همه جا این "چپروی چپروها" است که قابله جنگ افروزی جناحهای از هیئت حاکمه

می گردد. به این ترتیب ما دوباره شاهد حیات "تئوری
تحریک" بمثابة علت والعلل رخ داده‌های اجتماعی هستیم.
"تئوری تحریک" سنگ بنای سوسیال فرمیسم برای کند
کردن مبارزه طبقاتی است. لنین در این باره می‌گوید:

"ایدئولوژیهای بورژوازی، لیبرالها و دموکراتها،
با عدم درک مارکسیسم وعدم درک جنبش نوین کارگری پیوسته
از یک نقطه بوج به نقطه دیگری برند. زمانی آنها کل
موضوع را با ادعای اینکه اشخاص شیطان صفت رنج اندیش
طبقه‌ای را بر علیه طبقه دیگر "تحریک" می‌کنند، تبیین
می‌کنند، و زمانی دیگر، خودشان را با تصور اینکه حزب
کارگران عبارت است از "یک حزب ملخخواه برای فرم"
دلداری می‌دهند. هم آثار شویندیکالسم و هم فرمیسم
را باید که بعنوان یک محصول بلاواسطه این جهان بینی
بورژوازی و تا شیرآن مورد توجه و تفتیح قرار داد." (۱).

آری، سوسیال فرمیسم بمثابة محصول جهان بینی

(۱) انحرافات در جنبش کارگری اروپا - کلیات آثار راجد

۱۶، صفحه ۳۴۹. ترجمه فارسی این اثر در مجموعه فرمیسم
در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه "مفرد ۳۲ وجود دارد.
تاکیدها از ماست، لازم به توضیح است که در ذکر برخی
عبارات ما به منبع اصلی (به زبان انگلیسی) رجوع کرده‌ایم
این امر در مواردی صورت پذیرفته که یا اصل مطلب به
فارسی برگردانده نشده یا به نادرست برگردانده
شده و یا ترجمه شیوانبوده است.

بورژوازی، درک مادی تاریخ را نفی کرده به "تئوری تحریک" روی می آورد که بموجب آن روابط و تضاد مابین طبقات و گروههای اجتماعی نه بر مبنای جایگاهشان در شیوه تولید و در وضعیت معینی از مبارزه طبقاتی در حال گسترش بلکه بر مبنای "تحریکات" و "توطئه ها و دسائس" تشریح میشود. هنگامیکه "انعکاس مبارزه طبقاتی" را جایگزین "مبارزه طبقاتی" نمائیم، نزاع مابین "مخالفین رابادولت" نه در واقعیت مبارزه طبقاتی بلکه در انعکاسات آن مدنظر قرار خواهیم داد. اگر نزاعی رخ می دهد، این نزاع بسبب تهمد گروهی در رابطه "دولت و مخالفین دولت" است و این امر را می بایستی نه بمنابا انعکاس مبارزه طبقاتی موجود بین طبقات اجتماعی بلکه بمنابا، علت جریانات اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم. با چنین دیدگاهی سوسیال فرمیستها خود را مخالفان سرسخت "تحریکات" و "توطئه ها" معرفی کرده و حزب پرولتاریایی را بمنابا "حزب صلح طلب" اعلام می نمایند، یعنی درست همان وظیفه ای که نویسندگان و مقاله مذکور در کار ۵۹ در مقابل خویش قرار داده اند با این ترتیب سوسیال فرمیستها که "صلح خواه" هستند با جناحهای "صلح طلب" حاکمیت به مغالزه می پردازند و سوسیال فرمیستها به سازمانی نیاز دارند که برای کسب قدرت متشکل نشده بلکه صرفاً "سکوئی برای مذاکرات ایشان باشد و روشن است که چنین سازمانی نابودی بردگی را در دستور کار قرار نمی دهد بلکه صرفاً "شرایط مناسبتری برای برده تحت

نظام بردگی می طلبد. از اینرو شعار فرمبسته عبارتست
از: "نه هژمونی، بلکه یک حزب طبقاتی".
لنین درباره این خصیصه، با رزسوسیا لرفرمیسم چنین
می نویسد:

"بنابراین، واضح است که فرمول مشهوریکی از
رهبران جوان فرمیستها، آقای لوی تسکی ناشازاریاکه
اعلام کرد حزب سوسیال دموکرات روس باید بیان کنند
"نه هژمونی، بلکه یک حزب طبقاتی" باشد، فرمول بگیرترین
فرمیسم است. بالاتر از آن، این فرمول ارتداد محض است...
موعظه کردن به کارگران دایربراینکه آنچه به آن
نیازمندند "نه هژمونی، بلکه یک حزب طبقاتی است،
مفهومش خیانت ورزیدن به آرمان پرولتاریا در برابر
لیبرالیهاست؛ این موعظه می گوید که سیاست کارگری
سوسیال دموکراتیک باید جایش را بد سیاست کارگری ایرالی
واگذار نماید.

بهر حال نفی ایده هژمونی، خام ترین شکل فرمیسم
در جنبش سوسیال دموکراتیک است، و به این دلیل است
که تمام انحلال طلبان جرئت نمی کنند با چنین عبارات
روشنی نیات و مقاصد خود را بیان کنند." (۱)

سوسیال فرمیسم مخالف "تشکیل حزب طبقه کارگر نیست
و فقط مخالف کوشش برای کسب قدرت سیاسی، تا مبنی هژمونی
است. روشن است که نفی ایده هژمونی، اساس فرمیسم در

(۱) فرمیسم در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه ترجمه فارسی صفحات ۸۷ و ۸۸ تأکید
همه جا از دست.

جنبش سوسیال دموکراسی و در عین حال، بیان صریح این مطلب ناشیانه ترین شکل بیان آن است. و "به این دلیل است که تمام انحلال طلبان جرات نمی‌کنند با چنین عبارات روشنی نیات و مقاصد خود را بیان کنند." ولی آنان در ترویج خویش در تشریح سیاست خود، عملاً "سیاست رفرمیستی را در پیش می‌گیرند که بموجب آن "پرولتاریا نباید نیروهایش را برای انقلاب سازمان دهد." سوسیال رفرمیسم "طلح خواه" در هند استانی با "جناح طلح طلب حاکمیت" در صدد کسب امکانات علنی و منصرف نمودن کارگران از تمرکز نیروهایشان برای انقلاب است. گرنش در مقابل قدرت، چنین است مضمون سوسال رفرمیسم، از این رو جای تعجب نیست که جناح سوسال رفرمیست سازمان چریکهای فدائی خلق پریر و ز به بازرگان نامه می‌نوشت و حمایت خویش را از او اعلام نمود و دوبروزه لیبرالهای می‌تاخت و برای خمینی آرزوی سلامتی می‌کرد، کمیته‌ها و سپاه پاسداران را ارکانهای اعمال قدرت خرده بورژوازی می‌دانست^(۲) و امروز با لیبرالهای پای میز مطبوعاتی می‌نشینند، بخصوص از اقدامات مثبت بنی صدر دفاع می‌کنند و به حزب جمهوری اسلامی می‌تازند و البته همچنان ادب را در برابر امام رعایت می‌کند. اگر چه این امور بی‌ظاهر متناقض بنظر می‌آیند، اما همگی دارای

(۲) ارکانهای اعمال قدرت خرده بورژوازی نظیر دادگاههای انقلاب، کمیته‌ها، سپاه پاسداران و غیره را تسخیر کنند یا از میان بردارند (کار شماره ۲۶، منظره پرمفاز آرش درون جاکمیت)

مضمون واحدی هستند: "کرنش در مقابل قدرت". لنین درباره این خصیصه سوسیال رفرمیسم می‌گوید: "لارین و شرکا، کارگران روسیه را متهم به کوشش در جهت اعمال هژمونی (یعنی، کشاندن توده‌ها به انقلاب علیه رزم میل لیبرالها) ساخته و به آنها نصیحت می‌کنند تا "نه برای انقلاب، بلکه برای دفاع از حقوقشان در فرم سلطنتی آینده روسیه" متشکل شوند." (۱)

سوسیال رفرمیسم برای پرولتاریا موعظه می‌کند که بردگی را منهدم نکن، تنها بخاطر پیشرفت وضع خودت به منابه یک برده تلاش نما. لنین می‌گوید:

"سوسیالیست‌ها می‌آموزند که انقلاب غیر قابل اجتناب است، و اینکه پرولتاریا از تمام تضادهای در جامعه، از هر نوعی در دشمنانش یا طبقات بیابا بینی، برای آماده شدن ساختار یک مبارزه انقلابی نوین، برای تکرار انقلابات در یک عرصه وسیعتر، با توده مردم رشد یافته تر، سود جوید و بورژوازی و لیبرال‌ها می‌آموزند که انقلابات غیر ضروری هستند و حتی به حال کارگران مضر. و اینکه آنها نباید روی سوی انقلاب "پرت شوند"، بلکه، بسان بجه کوچولوهای خوب، فروتنانه برای اصلاحات فعالیت کنند." (۲)

نویسندگان مقالات مذکور کار "چپروی چپروها" و

(۱) مجموعه رفرمیسم در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه

صفحات ۱۵ و ۱۶.

(۲) همانجا صفحه ۱۱.

"جنگ افروزی جناح‌های از هیئت حاکمه" را مانع تشکیل "جبهه فدا مپریالیستی" می‌شمارند. آنان حتی ادعا دارند که: "واقعیت این است که "آیت‌الله خمینی" رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد،" (کار ۵۹) پس خود را "موظف" می‌بینند با محکوم کردن چپ‌روی و جنگ افروزی و تائید "اقدامات مثبت جناح صلح طلب حاکمیت (بنی‌صدر)" با پذیرش زعامت امام عالیقدر زمینه را برای ایجاد "جبهه واحد فدا مپریالیستی" فراهم نمایند. به این ترتیب از خلال مقاله معلوم می‌شود که پلاتفرم مطروحه توسط نویسندگان مقالات مذکور کار ۵۹، زمینه وحدتی است با بنی‌صدر، در مقابل حزب جمهوری اسلامی که عیناً "طرح حزب توده هم می‌باشد. سوسیال دفرمیسم می‌پذیرد که: (اولاً) زعامت امام را در مبارزه فدا مپریالیستی قبول دارد.

ثانیاً "بنی‌صدر را بمنابۀ جناح" ملحق خواه "هیئت حاکمه تائید می‌کند و وقتی بنی‌صدر از اعمال حاکمیت جمهوری اسلامی سخن می‌گوید، سوسیال دفرمیسم فقط بمنابۀ یک گزارشگر عمل می‌کند یعنی: "رئیس جمهور، ضمن تاکیدهایی که بر اعمال حاکمیت جمهوری اسلامی و مقابله با کسانی که این حاکمیت را زیر علامت سوال قرار داده اند کرد، از امکان تحقق صلح آمیز مطالبات خلق کرد و ضرورت کوشش برای پایان دادن به جنگ کردستان سخن گفت. "می‌بینید، تئوریسین‌های ما چگونه گزارشگران مطبوعات یومیه، به نقل عبارات

رئیس جمهور در باب اعمال هژمونی می پردازد و بدیه مضمون آن کاری ندارد. "تحلیل و تاکید" ایشان بر قسمت دوم عبارت یعنی "ملح خواه" بودن رئیس جمهوری است و قسمت اول قابل اغماض است چرا که: "رئیس جمهور به آن اندازه از تجربه و آگاهی سیاسی و تاریخی برخوردار است که این رادیک کننده بحران کردستان به هیچ روزه راه نظامی حل نخواهد شد."

ثالثاً (" جناحهای جنگ افروز درون هیئت حاکمه نظیر حزب جمهوری اسلامی؟!) و چهارم (نظیر کومله و غیره؟!) نوک پیکان مخالفت سوسیال رفرمیسم و بنی صدر قرار خواهد گرفت.

رابعاً ("سوسیال رفرمیسم تعهد می کند که از هر نوع جنگ افروزی" و "اخلال در کارخانه" اجتناب ورزیده و این را حتی تا حدیک "وظیفه" تبلیغ می نماید. بقول بنی صدر "اسلحه کنار، مناظره و نشریات علنی فراوان!" و "بیا امروز بیدار گرد و تولید کرد!" (بنی صدر). و سوسیال رفرمیسم نیز رهنمود می دهد:

"کارگران پیشرو بیدار خورده های ابدلولوژیک در درون شوراها پرهیز کنند و با افشاکری های سیاسی و ارائه راه حلها و شیوه های عملی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی کارگران، شورا را تقویت کنند. بخصوص بر افزایش تولید و بهره وری کار، آنجا که متبنی بر شورا و اراده متحد و آگاهانه کارگران در اداره کارخانه است (آری در تحت

نظام سرمایه‌داری وابسته، تولید و بهره‌وری کارمندی بر
شورواراده واحد!) تاکید کنند و بدین وسیله تبلیغات زهراکین
و نفاق افکنانه حاکمیت را که همواره از "اخلال در تولید"
توسط بشروان طبقه کارگر دم می‌زند عملاً خنثی و بی اثر
سازند. (کار شماره ۵۹، توضیح داخل پراانتزازما می‌باشد) (۱)
می‌بیند سوسال فرمیسیم چگونه سعی کرده است، رهنمود
بنی صدر را با عبارات و الفاظ مارکستی به کارگران قالب
کند! کارگران تولید کنید، هر چه بیشتر تولید کنید و اضافه
ارزش بیشتر تولید کنید (البته در آنجایی که تولید مبنی
بر شورواراده واحد است!) تا بهانه‌ای بدهیست حاکم
ندهد که بشروان طبقه کارگر قصادا خلال در تولید "دارند!
(۱) می‌گویند پیش از شروع حکمهای ترمیز، مباحثه‌ای میان
حدر عمو و علی و ستا رخا و در جریان بیوه حیدرخان از استبداد
سخن می‌گفت و بیان نمیداشت که استبداد یعنی اینکه وقتی
سخن می‌گویند جریان جلیوی دهنتم را می‌گیرند و ستا رخا نکه
هوزا بده‌های سیاسی را جذب نکرده بود، میگفت هیچکس
جلیوی دهن مرا نگرفته و نمیتواند بگیرد. و حیدرخان با
تبسمی می‌گفت: آخر هنوز چیزی که لازم باشد جلیوی
دهنت را بگیرند، نگفته‌ای. و برعکس حال ارفقای نویسنده
کار ۵۹ به کارگران پیشرو نصیحت می‌کنند که چیزی نگویند
که استبداد جلیوی دهانتان را بگیرد ^{و ببرد} شما از طایفه حیدر
عمو و علی هستید. آنوقت خواهید دید که خرده بورژوازی
چقدر دمکرات!! است.

خامسا) درازای این اقدامات سوسیال فرمیسم، یعنی تبلیغ "ملحخواهی و قناعت به فرمها" و فراموش کردن "کسب قدرت سیاسی"، بنی مدرنیز قول می دهد که: "فدائی خلق و مجاهدین خلق بیایند بحث کنیم، با چماق به جز کمک به رشد اینها کاری از پیش نمیبریم." (۱)

آری خطاب سوسیال فرمیستهای مادرکار ۵۹ نه به کارگران و زحمتکشان بلکه به جناب آقای رئیس جمہوری حضرت اجل و اکرم بنی مدراست! شرکت سوسیال فرمیستها در کنفرانس مطبوعاتی اطلاعات (برپائی این کنفرانس نیز بر اثر مجاهدات آقای بنی مدر صورت گرفت!) و حمایت از اقداماتی نظیر بنیاد مسکن (رجوع شونده متن مصاحبه فرخ نگهدار با اطلاعات) را نیز نمیتوان چیزی جز کوشش سوسیال فرمیستها برای تحقق "ملح" قلمداد نمود!

همانطور که گفتیم، توضیح روابط گروههای اجتماعی از دیدگاه ایده آلیستی تاریخ ("آگاهی سیاسی، تاریخی" و "تثوری تحریکها") یعنی نفی نگرش ماتریالیسم تاریخی درباره مبارزه طبقاتی و جلب توجه کارگران به "اقدامات ملح طلب جناحی از هیئت حاکمه" بدون تشریح مضمون این جناح و آماده نشدن برای کسب قدرت سیاسی (نفی هژمونی پرولتاریا)، و این همه یعنی "نه هژمونی بلکه حزب طبقاتی" بعبارتی دیگر سوسیال فرمیسم ناب، لنین می نویسد: "ما تمام و کمال بر تثوری مارکس تکیه داریم؛ این تثوری

(۱) انقلاب اسلامی، دوشنبه ۱۲ خرداد ماه.

برای نخستین بار سوسیالیسم را از پندارگرایی به علم تبدیل کرد و این علم را بر مبنای محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به پیروی از آن این علم را به پیش برد و تمام اجزاء آن را تکمیل کرد، مشخص ساخت... این تئوری و طیفه واقعی حزب انقلابی سوسیالیستی را توضیح داده و تاکد کرده است که وظیفه حزب برنامه برداری برای نو سازی جامعه، موعظه خوانی برای سرمایه داران و دشاله روی های آنان درباره، بهبود وضع کارگران نیست. نکته چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی هدف نهایی آنرا تشکیل می دهد... (۱)

هدف پیشروان پرولتاریا از سازمان مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری آن تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی میباشد. ایدئولوژیهای سوسیال رفرمسم نظیر سومبارت، بانی سوسیالیسم دولتی، میلسن اشتلاف با حاکمیت "انقلابی" جهت گذار آرا م "انقلاب"، بدون هیچگونه انقلاب بودند. سومبارت و نظایر او دردوران خویش مدام به "انقلابات از بالا" تریش و پروس اشاره می کردند. تحقق "انقلاب از بالا" که در نمونه پروس و تریش دردوران بیسمارک صورت پذیرفت، در سالهای ۱۹۱۱ در آلمان و روسیه وسیله ای شد برای توجیها تموسیال (۱) برنامه ما "مجموعه آثار جلد چهارم صفحه ۱۸۲ تا تاکید از ماست

رفرمیسم در باب "ائتلاف با دولت" ایده‌های لاسالی دو باره زنده گشت. ایده‌های لاسالی چه بود که سوسیال رفرمیسم بالهام از آن سعی در انصراف پرولتاریا از آمادگی برای کسب قدرت سیاسی نموده و می‌نماید؟ لاسال یک دموکرات پروس بود که شورمی کرد که با کمک دولت یونگری پروس، بطور مسالمت‌آمیز میتوان به سوسیالیزم رسید. این ایدئولوژی "سوسیالیزم سلطنتی - دولتی پروس" لاسال را به همگامی با بیسمارک و میلیتاریسم یونگری بنا پارشیته کشانید و موجب موافقت او با ایجاد وحدت آلمان "از بالا" تحت سرکردگی دولت پروس گردید. (۱)

سوسیالیزم دولتی، یعنی همان سوسیال رفرمیسم لاسالی و سومبارتی، چه امری را از نظر دور می‌دارد: صف مستقل پرولتاریا و کوشش او برای کسب قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتور پرولتاریا. پیشروان پرولتری با سرا پای زندگی طبقه خود و از طریق این طبقه با تمام توده استعمار شوندگان پیوندی ناگسستنی برقرار می‌سازند. این پیشروان نقطه اساسی حرکت خود را در انقلاب دموکراتیک، جهت تأمین وحدت پرولتاریا با سایر متحدان پرولتاریا، بر پایه "نمایندگان این طبقات" استوار نمی‌سازند زیرا نمایندگان طبقات ^(۲) ضرورتاً "با منافع طبقاتی، این

(۱) انگلس درباره او می‌نویسد: "تا سال ۱۸۶۲، عملاً یک دموکرات مبتذل خاص پروس بود که تمایلات شدید بنا پارشیستی داشت." زیر نویس شماره (۲) در صفحه بعد.

طبقات منطبق نمی باشند و با اینکه خود طبقات اجتماعی متحد پرولتاریا بنا به موقعیتشان در امر تولید و سطح تکامل مبارزه طبقاتی گاه در مسیر تکامل جامعه اقدام نمیکنند. نیروهای پرولتری بر مبنای تأمین منافع عینی پرولتاریا در عرصه مبارزه طبقاتی به حمایت بشروط از آن گروهها و طبقات اجتماعی می پردازند که اقدامات ایشان مستقیماً به سود پرولتاریا تمام میشود یا به پیشرفت پرولتاریا در زمینه رشد اقتصادی یا آزادی سیاسی کمک می نماید. لنین در این باره مینویسد:

"تأمین پیروزی بر سرمایه داری مستلزم برقراری رابطه صحیح میان حزب کمونیست رهبری کننده، طبقه (۲) میابستی بین "نماینده طبقه" و "نماینده واقعی طبقه" فرق قائل شویم ما رکن میگوید: بنا پارت نماینده دهقانان بود. [هیجدهم برومر] این به چه معنی است؟ این بدین معناست که دهقانان، در لویی بنا پارت فردی را می دیدند که تا مینکنند، خواستها و آرزوهایشان می باشد. و لویی بنا پارت میتواند بنا م دهقانان حرفهایش را بزند. این خلعت عینی نمایندگی است. اما "نماینده طبقه" نظیر لوی بنا پارت ضرورتاً "مدافع منافع طبقاتی آن طبقه (دهقانان) نیست. همانطوریکه لویی بنا پارت مدافع منافع ارتش بود. اگر نماینده طبقه، به تأمین منافع طبقاتی آن طبقه اقدام نماید، در آن صورت "نماینده واقعی طبقه میباشد."

انقلابی یعنی پرولتاریا وتوده یعنی مجموع زحمتکشان و استثما رشوندگان است، فقط حزب کمونیست چنانچه این حزب واقعا " پیشاهنگ طبقه انقلابی باشد، بهترین نمایندگان این طبقه را در خود جمع داشته باشد، از کمونیستهای کلا آگاه و صدیقی مرکب باشد که در عرصه پیکار انقلابی سرخست تجربه آموخته و آبدیده شده باشند و نیز چنانچه این حزب بتواند با سرپای زندگی طبقه، خود را از طریق این طبقه با تمام توده استثما رشوندگان پیوندناگستنی برقرار سازد و اعتماد کامل این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزه نهائی کاملاً بی امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه داری رهبری کند. (۱)

چنین است اقدام پرولتاریا برای وحدت با سایر متحدانش در عرصه پیکار. وحدتی غیر از این، "وحدتی" که بر مبنای جلب رفایت با اصطلاح "رهبران" و "نمایندگان" در کنفرانسها و اتاقهای در بسته صورت گیرد، هیچگونه اعتباری در صحنه مبارزه طبقاتی ندارد مگر آنکه خود را به دیدگاه ایده آلیستی تاریخ میبندی بر "آگاهی سیاسی و طبقاتی" قانع ساخته و به بده و بسا نهایی لیبرالی مبادرت نماید که در آن صورت بی تردید کوششهایش در جهت شکست پرولتاریا خواهد بود و دیگر شامل قید "حزب واقعا" پیشاهنگ طبقه انقلابی" نخواهد بود. زیرا نمایندگان پرولتاریا نیز (۱) تزهایی در باره، کنگره، دوم انترناسیونال کمونیستی جلد

هنگامی بمعنای واقعی کلمه، مدافعان این طبقه هستند که در جهت کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا کام بردارند.

خلاصه کنیم ما از نویسندگان مقالات مذکور کار ۵۹ سپهریم
 آبانروهای پرولتاریائی باید برای ایجاد حزب طبقه کلزگر
 ملج خواه در ائتلاف با جناح ملج طلب حاکمیت تحت زعامت
 آنتالده خمینی کوشش نمایند برای آن حزبی که در جهت
 کسب قدرت سیاسی کام برداشته و "از نمام تضادها در جامعه،
 از هرضعفی در دشمنانش با طبقات سنا سنی، برای آساده
 شدن بخاطر یک مبارزه انقلابی نویس، برای تکرار انقلاب
عمره، و مستتر با توده مردم رنداشته تر "سودمی جوسد؟
 آبانروهای پرولتاریائی باید برای اصلاح قدرت سیاسی
 کنونی کوشش نمایند بدارک سرنگونی آن؟ (۱)

واضح است که در اینجا سن استدلال که ما بهره ورت
 در فعال "دولت سوزو امی" تدارک سرنگونی خواهیم نمود،
 (۱) روشن است که مسطور ما "طرح شعار سرنگونی" در شرایط
 کنونی بسیار که طرح شعار سرنگونی در شرایط فطلی
 امر است که از لحاظ تاکتیکی بسبب اعتمادنا آگاهانه
 اکثریت تودهها از حاکمیت کنونی چیروانه است، مقصود
 ما اینست که آیا از لحاظ استراتژی، وظیفه تدارک برای
 سرنگونی حاکمیت کنونی در برابر ماست یا اصلاح آن؟
 ما درباره، چرایی عدم طرح شعار سرنگونی در راه فدائی
 شماره ۶ توضیح داده ایم.

نمی‌تواند جوابگو باشد (استدلالی که در بهترین حالت می‌تواند از جانب گرایش راستروانه مطرح گردد) زیرا در آن صورت تبلیغ کارگران برای تولید هر چه بیشتر در فضای "پر شور کارخانه" ویلاس زدن با دستگاه حاکمه و آماده کردن طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی مطرح نخواهد بود.

www.iran-archive.com

۲۹۳

مبارزه ایدئولوژیک علنی گامی در
جهت دستیابی به تئوری انقلابی

www.iran-archive.com